

تقاضای مشتری، توسط قهوه‌چی به وی داده می‌شود. قهوه‌خانه‌ها را با گل و گیاه و چراغهای رنگارنگ بلورین که آویزهای زیبایی دارند تزین می‌کنند. دیوارهایشان را با تصاویر زنان بی‌حجاب و عشاق زیبارو و خوانندگان و میخوارانی که روی زمین لم داده‌اند می‌پوشانند. قناریها و مرغان عشق رنگارنگ درون قفسهایشان نغمه‌سرای می‌کنند، خلاصه در قهوه‌خانه‌های ایران، همه چیز از عشق و صفا صحبت می‌کند.

فقط هنگام نماز است که بازار خلوت می‌شود. و مردم خود را برای ادای این فریضه مذهبی به نزدیکترین مسجد می‌رسانند، در غیاب صاحب حجره، در حجره بسته نمی‌شود، بلکه پرده تورمانندی جلوی می‌آویزند که نشان می‌دهد، حجره‌داران به مردم اعتماد کامل دارند. در فصل تابستان که هوا بی‌نهایت گرم می‌شود، صاحبان حجره بیشتر ساعات روز را در کف محل کارشان، دراز می‌کشند و می‌خوابند و در کنارشان ظرفی پر از آب و یخ که همواره در تهران یافت می‌شود، به چشم می‌خورد. گاهی اوقات آب و یخ، جای خود را به ظرفی پر از دوغ یا گلدانی پر از گل می‌دهد.

گردش در بازار ما را با آثار نقاشان معاصر ایران هم آشنا می‌کند. این نقاشیها را معمولاً در محل تقاطع دو معبر روی دیوارها می‌آویزند. ابعاد این تابلوها بزرگ و رنگهای اصلیشان از سیاه و قرمز تشکیل شده و موضوعشان بیشتر مربوط به اساطیر باستانی یا افسانه‌های ملی است با وجودی که طرحهای این تابلوها عاری از نقص نیست، مع هذا قدرت تخیل و خلاقیت هنری نقاشان ناشناسی که آنها را کشیده‌اند انسان را به شگفتی وامی‌دارد، رستم و پهلوانان دیگر شاهنامه، جمشید پادشاه اساطیری ایران که براساس افسانه‌های ملی تخت‌جمشید را بنا کرد و گاهشماری شمسی را متداول نمود، دیوهای زشت و کریه‌المنظر، هیولاهای عجیب و غریب که دارای دم و شاخ هستند، حیواناتی که کارهای انسان را انجام می‌دهند، همچنین سوژه‌هایی از تاریخ معاصر ایران، مثلاً سواران ایرانی که مشغول قتل عام خیل سپاهیان فرنگی و یا عثمانی هستند، سوژه‌هایی به شمار می‌روند که نقاشان معاصر بیشتر میل به تصویر کردنشان دارند اینها تقریباً همان سوژه‌هایی است که در سه قرن پیش، در دوران شاه عباس کبیر، توسط نقاشان اصفهانی کشیده می‌شد.

ایرانی اصیل به زور و زورآزمایی بسیار علاقه‌مند است و بدین‌خاطر نه تنها از تماشای قوچ‌بازی، که در کوچه‌ها و میدانهای شهر برگزار می‌شود، لذت می‌برد، بلکه به پهلوانان معاصر هم که در زورخانه‌ها پرورش می‌یابند و زور بازو و مهارتشان را در فن کشتی‌گیری، در مسابقات سنتی به نمایش می‌گذارند، مباحث می‌کند. شاه هم برای خود

آهسته و با طمأنینه راه می‌روند و هر وقت چشمشان به یک «فرنگی» می‌افتد، بی‌درنگ چهره‌شان را رو به دیوار می‌گردانند. خانمهای متشخص همراه با تعداد زیادی خدمتکار زن و مرد، در مقابل حُجره پارچه‌فروشان توقف می‌کنند و از پشت روبندهایشان به پارچه‌های ابریشمین خیره می‌شوند و سپس بر سر قیمت جنس مورد علاقه‌شان مدتها با صاحب مغازه چانه می‌زنند. بازرگان ایرانی معمولاً نخست قیمت بالایی می‌گوید که حتی اگر در مورد نصف آن مبلغ هم به توافق برسند باز هم سود قابل توجهی نصیبش شده است. «فرنگیها» به ندرت شخصاً از بازار خرید می‌کنند. بازرگانان ایران عاری از پیشداوریها و تعصبات مذهبی نیستند و با اکراه «فرنگیان نجس» را می‌پذیرند و با آنان معامله می‌کنند، و بسیار اتفاق می‌افتد که کاسه‌ای پر از آب را در مقابل خریدار می‌گیرند تا سکه‌هایی را که به دست او خورده مستقیماً لمس نکنند. بیشتر اروپاییان که از این نوع تحقیرها خوششان نمیاید، ترجیح می‌دهند خدمتکار خود را برای خرید به بازار بفرستند یا اینکه خریدهایشان را توسط واسطه و دلال انجام دهند.

گدایان با لباسهای مندرس و نیمه‌عربان روی زمین، در کنار سگهای ولگرد، نشسته‌اند، مردان نیمه قدیسی که لباسهای عجیب و غریبی به تن دارند و چشمانشان برق جنون را منعکس می‌کند، فریادزنان در بازار گشت می‌زنند، در گوشه‌ای دیگر درویشهای پیر و جوان را مشاهده می‌کنیم که همه جا را منزل خود می‌دانند و مردم را با ذکر حکایت‌های جالب و سرگرم‌کننده مشغول کرده‌اند. غالباً عبور قطار شترها، اسبها، قاطرها و الاغهای بار شده راه را بند می‌آورد، معمولاً در این مواقع لوطی هم با شیری، که زنجیر یا ریسمانی به گردنش بسته سروکله‌اش پیدا می‌شود. صدای زنگ طبخاخیها یا میهمانخانه‌های عمومی که عابران را به خوردن غذا دعوت می‌کند، شنیده می‌شود. آشپز در پشت سکویس که آن را با کاشی پوشانده‌اند، قرار گرفته است، از درون دیگهای بزرگی که معمولاً درشان باز است بخار بلند می‌شود. گوشت بره، کباب، پلو و چلو در کنار آش غذاهای مورد علاقه ایرانیان را تشکیل می‌دهند. آش اصلی‌ترین غذای ایرانیان است. و آن را از انواع و اقسام سبزیها تهیه می‌کنند، و من خود بارها از دوستان ایرانیم شنیده‌ام که یک آشپز خوب باید طرز پختن چهارصد نوع آش را بداند.

در بازار قهوه‌خانه هم یافت می‌شود. از پشت درهای باز قهوه‌خانه مشتریان را می‌بینیم که روی نیمکتها و صندلی‌های چوبی نشسته و جای می‌نوشند. قهوه‌چی جای را روی سماور روسی و با رعایت تمام ریزه‌کاریهای لازم آماده می‌کند. قهوه چندان مورد علاقه نیست، اما تریاک به اشکال گوناگون و به صورت حبهای گرد، البته در صورت

پهلوانانی دارد که اغلب پشت حریفانشان را به خاک می آورند. لیکن در سال گذشته وقتی یکی از سربازان عادی ارتش ایران، پهلوان شاه را، در مقابل دروازه ارک سلطنتی مانند کیسه‌ای پنبه از جا کند و به بالای سرش برد و به زمین کوبید، دوران شهرت این پهلوان هم به پایان رسید و شاه او را از خدمت معاف کرد و سرباز مزبور را که انعام زیادی هم دریافت کرده بود، جانشین او نمود.

کوچه‌های پیچ در پیچ قسمت قدیمی شهر، که بازار را به سایر محلات وصل می‌کنند، چیزی برای تماشا ندارند. این کوچه‌ها تنگ و تاریک و اغلب کج و معوج است به علاوه سنگفرششان خیلی بد است و چندان تمیز هم نیستند. در این کوچه‌ها به ندرت سر در زیبای خانه‌ای که به یکی از اعیان تعلق دارد جلب نظر می‌کند. اگر در این گونه کوچه پس کوچه‌ها یکی از این خانه‌ها یافت شود، بی‌شک در پشت دری ساده و دیواری بدون پنجره مخفی است. عمارتهای زیبا را معمولاً درون باغهای بزرگ می‌سازند و سبک معماریشان هم بیشتر رنگ و بوی اروپایی دارد. این عمارتها از دو طبقه تشکیل می‌شوند که طبقه فوقانی‌شان دارای پنجره‌های متعدد و بالکن‌های کوچکی است و غالباً دارای شیروانی‌هایی به رنگ قرمز یا سبز هستند. این روزها ایرانیان ثروتمند، بخصوص آنها که مدتی در اروپا بوده‌اند، ترجیح می‌دهند خانه‌هایشان را به سبک اروپایی بسازند و داخل آن را هم با اسباب و اثاثه اروپایی تزیین کنند. خانه امین‌الدوله، یکی از وزرای ایران، با ویلاهایی که در بولوارهای پاریس ساخته شده لاف برابری می‌زند و حتی بر آنها این مزیت را دارد که سقف و دیوار اتاقهایش با گچ‌ریهای فوق‌العاده زیبا و دل‌انگیز ایرانی پوشانده شده است.

در خیابانهای عریض قسمت تازه‌ساز شهر، که قبلاً دربارهاش صحبت کردم، مغازه‌ها و کارگاههای صنعتگران، بجز چند استثناء، همگی به شیوه اروپایی ساخته شده است. از پشت دری وسیع که از سمت خیابان به درون مغازه باز می‌شود، بازرگان یا استادکار و شاگردانش را می‌بینیم که مشغول کار هستند. اما دکانهای سبک قدیم ایران بیشتر شبیه به اتاقک صندوقخانه است و درش از کنار به کوچه باز می‌شود و ارتفاعش حدود یک متر بالاتر از سطح کوچه قرار دارد.

خانه، ملک و مستغلات در تهران و سایر شهرهای ایران به دو دسته تقسیم می‌شود. آنها که به شاه یا دولت تعلق دارند خالصه نامیده می‌شوند و آنها که متعلق به افراد عادی است اربابی نام دارد. البته املاکی هم وجود دارد که به موقوفات مذهبی تعلق دارند. یعنی وقفی میباشند. در شریعت اسلام ملک وقفی قابل خرید و فروش نیست و

عایداتش هم باید صرفاً صرف همان مصارفی شود که وقف آن شده است. تأثیر تمدن غرب بر شرق، در زمینه صنعت هم کم نبوده است. اکنون بسیاری از صنعتگران ایرانی با ابزارآلات اروپایی کار می‌کنند. اصولاً صنعتگران ایرانی مثل سایر هموطنانشان مردمانی تیزهوش و سریع‌الانتقالند و طرز کار اروپاییان را خیلی سریع فرا می‌گیرند. امروزه انسان شگفت‌زده می‌شود زمانی که می‌بیند در میان صنعتگران ایران کالسکه‌سازان، نجاران و مبلسازان زبردست و ماهر وجود دارند که کارهایی را که به آنان سفارش داده می‌شود به خوبی صنعتگران اروپایی انجام می‌دهند. تنها عیب این صنعتگران بدقولی آنهاست. به طور کلی ایرانیان انجام کارها را همیشه به «فردا» موکول می‌کنند و بدین علت واژه «فردا» در این کشور زیاد به گوش می‌خورد که از این حیث به اعراب که واژه «بوکرا»<sup>#</sup> را زیاد استعمال می‌کنند شباهت دارند. خلاصه هیچگاه نباید روی وقتشناسی صنعتگران ایرانی حساب کنیم. هر چند در این مورد تعداد روزهای عزاداری و جشنهای مذهبی که در آنها کاری انجام نمی‌گیرد، بی‌تأثیر نیست. اشخاص فعالی که بخواهند این مقررات را نادیده گرفته و در روزهای تعطیل به کار پردازند همواره این خطر برایشان وجود دارد که توسط همکاران مورد حمله و ضرب و شتم قرار گیرند. در اینجا لازم است خاطر نشان سازم که امروزه در ایران دو رنگ، بیش از همه رنگها در ساختمانها و عمارتهای دولتی و غیردولتی و نیز در اشیاء چوبین، مثل میز و صندلی و نیمکت به کار می‌رود. این دو رنگ عبارتند از سیاه و زرد. این رنگها که خاص کشور اتریش است بیش از سایر رنگها به چشم می‌خورد. و در این خصوص باید گفت که ایرانیان از خود اتریشی‌ها هم اتریشی‌ترند. درها و دروازه‌ها و حتی دروازه‌های غول‌پیکر اصلی شهر، چهارچوب پنجره‌ها، زرده‌ها، قراولخانه‌ها و اسلحه‌خانه‌ها، خلاصه هر چیزی که به رنگ زدن احتیاج داشته باشد، دارای خطوط راه‌راه، سیاه و زرد است. علت این امر، وجود هیأت نظامیان اتریشی است که دولت اتریش، حدود ۱۴ سال پیش، به درخواست شاه به ایران گسیل داشت. اونیفرم زیبای افسران اتریشی هم به اندازه رنگهای ملی امپراتوری اتریش، مورد پسند ایرانیان واقع شد علاقه به این دو رنگ در مدت کوتاهی از مجامع و محافل نظامی به محافل دولتی و غیردولتی هم سرایت کرد. تاکنون چند بار، در این کتاب، از «ارک همایونی» یا مجموعه کاخهای سلطنتی، مسکن پادشاه ایران، سخن به میان آمده است. شاه هنگامی که در تهران است، بیشتر

# بوکرا به عربی یعنی فردا. مترجم

«نارنجستان»، «تالار برلیان»، «شمس‌العماره» و غیره. این عمارتها را به سبک معماری جدید ایران که تلفیقی از سبک سنتی و سبک اروپایی است، ساخته‌اند و از نظر تزیینات داخلی هم نیمه‌آسیایی و نیمه‌اروپایی است مثلاً فرشهای نفیس و دشکچه‌های مرصعی که روی تخت سلطنتی می‌اندازند، هر دو محصول آسیا است. «تخت طاووس»<sup>۳۳</sup> مشهور که از طلای ناب ساخته شده و با سنگهای گرانبها زینت یافته محصول دهلی است و یکی از شاهکارهای هنری هندوستان بشمار می‌رود که به تنهایی یک گنجینه به تمام معنی است. این محصولات در کنار محصولات اروپایی نظیر چهلچراغها، تابلوهای نفیس نقاشان اروپایی، گوبلن‌ها، چینی‌آلات و سایر اشیاء نفیس در خور سلاطین، قرار دارند. بیشتر این نفایس را فرمانروایان و سلاطین اروپا، به مناسبت‌های گوناگون به شاه فعلی یا به یکی از اجدادش هدیه داده‌اند.

موزه، که اجازه بازدیدش ندرتاً به کسی داده می‌شود، بدون شک یکی از دیدنی‌ترین مکانهای تهران است و باید گفت که نظیرش در جهان نیز یافت نمی‌شود. تالار وسیع موزه که دارای بخشهای مختلف و ویرینه‌های متعددی است، بی‌اغراق بزرگترین و ارزشمندترین گنجینه‌های آسیا را درون خود جای داده است. حتی به طور تقریب هم نمی‌توان برای اشیاء گردآوری شده در آنجا ارزشی تعیین کرد. یک نگاه سرسری به درون تالار، انسان را برای مدتی دچار حیرت فراوان می‌نماید. به هر کجا که نظر بیفکنیم، تالو جواهرات تاجهای قدیمی ایرانی و هندی، سلاحها، لباسهای مرصع، گردنبندها و انگشترها و سایر زیورآلات جواهرنشان و قطعه‌سنگهای گرانبه چشم را خیره می‌کند. در این موزه صندوقهایی را مشاهده می‌کنیم که مالمال از مرواریدهای درشت است به طوری که شمارش آنها کار بیهوده‌ای به نظر می‌رسد، حداکثر می‌توان حجم یا وزن صندوقها را تخمین زد. در کنار نفایس قدیمی، تولیدات متعدد جواهرسازان معاصر ایران نیز به چشم می‌خورد، برای مثال می‌توان به کره بزرگ و جواهرنشانی اشاره کرد که قطرش به یک متر می‌رسد و به دستور شخص شاه ساخته شده است.<sup>۳۴</sup> درباها، رودها، کوهها و شهرها و حتی طول و عرضهای جغرافیایی با کمک الماس، یاقوت، زمرد و سایر سنگهای قیمتی مشخص شده است. ارزش این کره جواهرنشان را هم نمی‌توان تعیین

<sup>۳۳</sup> ظاهراً این تخت که اکنون به تخت طاووس مشهور است، آن تختی نیست که در زمان نادرشاه وجود داشت. آن تخت را پس از قتل نادر قطعه‌قطعه کردند و تخت طاووس فعلی در زمان فتحعلی شاه توسط

صنعتگران اصفهانی ساخته شد. مترجم

<sup>۳۴</sup> این کره جواهرنشان توسط زرگری ارمنی بنام استاد سرونلی ساخته شده است. مترجم

اوقات خود را در این محل می‌گذرانند. «ارک» در شمال غربی شهر، بین میدان توپخانه و محله بازار واقع شده و با خیابانها، میدانها، باغها، کوشکها، قصرها و عمارت‌های مجللش برای خود شهر کوچکی را در قلب تهران پدید آورده است. همواره عده زیادی وارد ارک و عده‌ای از آن خارج می‌شوند. غلامان سرخپوش شاه، در مقابل پاسگاههای خود که به رنگهای زرد و سیاه‌اند، مشغول نگهبانی هستند و یا در کنار دیوار عمارتها و باغها گشت می‌زنند.

کالسکه‌ها و سواران در مقابل درهای عظیم و باشکوه دیوانخانه که کارهای دولتی در آنجا حل و فصل می‌شود، توقف می‌کنند. افسران و آجودانها با شتاب وارد عمارت شده یا از آنجا خارج می‌شوند و هر یک به سویی میشتابند تا فرمانهایی را که دریافت کرده‌اند به موقع اجرا گذارند. با این همه سکوت و آرامش خاصی در حول و حوش ارک حکم فرماست، زیرا هیچکس در آن حوالی جرأت بلند صحبت کردن را ندارد و در صورت انجام چنین کاری، امکان مجازاتش بسیار است. در محوطه ارک، علاوه بر عمارتهایی که برای سکونت شاه و حرمسرایش اختصاص یافته، عمارت‌های مجلل دیگری هم وجود دارد که متعلق به وزیر جنگ «نایب‌السلطنه»<sup>۳۵</sup> و وزیر خارجه است. این وزیران که در میان سایر وزرا دارای مشاغل حساستری هستند، تشکیلات خود را در نزدیکی شاه بر پا کرده‌اند تا همواره در مجاورت شاه به امور داخلی و خارجی رسیدگی نمایند.

خیل عظیم خدمتکاران گوناگون در حیاطهای وسیعی که دارای گلکاریهای زیبا و استخر و فواره هستند، دست به سینه و گوش به فرمان ایستاده‌اند تا با یک اشاره از سوی شاه دستورش را بیدرنگ اجرا کنند. نظامیان و کارمندان دولت تنها کسانی هستند که اجازه دارند از پله‌های بلند عمارت حکومتی بالا بروند. طبعاً نحوه استقبال از مراجعین به ارک، به مقام و منزلت آنان بستگی کامل دارد بدین معنی که هر چه مقام و منصب شخص مراجعه‌کننده بالاتر باشد، استقبال گرمتری از او به عمل می‌آید و احترامات بیشتری به او گذاشته می‌شود. قصرها و عمارتهایی که شاه، هنگام اقامتش در ارک، به تنویر در آنها سکونت اختیار می‌کند، توسط دیوار بلندی از سایر ساختمانها مجزا شده است، نگهبانان در کنار دروازه‌هایی که به آن بخش باز می‌شود، شبانه‌روز نگهبانی می‌دهند. این عمارتها و بخشهای مختلفشان نامهای شاعرانه‌ای دارند نظیر «گلستان»،

<sup>۳۵</sup> منظور کامران میرزا نایب‌السلطنه، پسر شاه است که در آن تاریخ وزیر جنگ بود. مترجم

کرد. فرشهای زربفت و منحصر به فرد، در این موزه که به گنج افسانه‌ای علاءالدین شباهت دارد به دیوارها آویخته شده است. انصافاً باید گفت که ارزش واقعی و هنری این نفایس را به هیچ وجه نمی‌توان تعیین کرد. من تصور می‌کنم که اگر تمام گنجینه‌های اروپا را رویهم حساب کنیم باز به نصف میزان ارزش جواهرات و نفایس این موزه نمی‌رسند. حتی اگر ارزش تاریخی پاره‌ای از اشیاء مانند تاج کیانی و تعدادی از سلاحهای متعلق به نادرشاه و سایر شاهان را هم نادیده بگیریم. آنچه اندکی عجیب به نظر می‌آید این است که در کنار این اشیاء نادر و نفیس، تعدادی از محصولات صنعتی اروپا چیده شده است. این اشیاء را شاه فعلی ایران طی دو سفرش به اروپا، شخصاً خریداری کرده است، در کنار آنها تاریخ و محل خرید هم نوشته شده است. این یکی از عادات پسندیده شاه است که هر کجا شیئی توجهش را جلب می‌کند و وجودش را برای توسعه دانش و معلومات خود و اطرافیانش ضروری تشخیص می‌دهد، آن شیء را ابداع کرده و نگاهداری می‌کند. گاهی اوقات حتی اشیاء کوچک و بی‌اهمیت نیز از نظر نمی‌افتند. اما آنچه بیش از همه مورد توجه شاه است، علم جانورشناسی و سنگ‌شناسی است، گاهی اوقات ممکن است تماشای حیوانات جاندار و خیره‌شدن به سنگهای بی‌جان مدت‌ها وقت او را مشغول دارد. این مسأله باعث شده که شایعات غلطی درباره او بر سر زبانها بیفتد. اما حقیقت امر این است که او هم به طبیعت و هم به توسعه معلومات خویش سخت علاقه‌مند است. شکارهای هفتگی و گردآوری اشیاء فوق خودگواه صادق این مدعا است.

کاخ گلستان که در محوطه ارک واقع شده فوق‌العاده دیدنی است. در جلوی کاخ باغی قرار دارد که بوسیله «قنات شاه» مشروب می‌شود، این باغ با درختان کهنسال و سر به فلک کشیده (بیشتر چنار و سرو) نهرها، جویبارها و آبناهای متعدد، از لطف و زیبایی خاصی برخوردار است. خیابانهای مشجر باغ را با سنگهای چهارگوش مفروش کرده‌اند، آب در جویهایی که با کاشی‌های لعابی خوش‌رنگ پوشانده شده، جریان دارد. «دریاچه»های<sup>۳</sup> مصنوعی یا استخرهای وسیع که همواره مملو از ماهیهای قرمز و طلایی هستند، با فواره‌های متعددشان هوای گرم تابستان را تا اندازه زیادی خنک می‌کند. کنار استخر طاووسهای خوش نقش و نگاری را مشاهده می‌کنیم که بال و پر و چتر خود را گشوده‌اند، بزهای کوهی و آهوان وحشی در میان بوته‌ها به اینسو و آنسو می‌دوند. این حیوانات مدتی است که جایگزین شیرهای سلطنتی شده‌اند، زیرا چندی پیش یکی از

\* در اصل همین طور ثبت شده است.

آنها به یکی از نگهبانان کاخ حمله‌ور شد و او را زخمی کرد. وجود این حیوانات، درختان و گل‌های گوناگون از علاقه مفراط شاه به طبیعت و حیوانات وحشی حکایت دارد. موضوع دیگری که نشانگر این امر است، شکارهای هفتگی شاه است. شاه اکنون پنجاه و پنج سال دارد (وی متولد ۱۷ یا ۱۸ ژوئیه ۱۸۳۱ میلادی است) و سی و هشتمین سال سلطنتش را می‌گذرانند، اما هنوز از سلامتی و از نشاط فراوانی برخوردار است و چنین به نظر می‌رسد که مدتهای مدید، همچنان بر سریر قدرت باقی بماند. میانه‌روی در خوردن و آشامیدن، اسب‌سواری و شکارهای دائمی و استنشاق هوای آزاد، این امید را تقویت میکند.

یکی دیگر از بناهایی که در این محوطه قرار دارد، بنای گردی است که آن را «تکیه» می‌نامند. هر سال در ده روز اول ماه محرم، نمایشات مذهبی که ایرانیان به آن «تعزیه» می‌گویند، در این مکان برگزار می‌شود. این بنای عظیم که شبیه به سیرک ساخته شده، دارای ارتفاع تقریباً ۲۴ متر و عرض حدوداً ۳۴ متر است. پس از اتمام بنای تکیه، معلوم شد که پی آن تاب و تحمل نگهداری سقف را ندارد، بدین علت روی آن چند دیرک متقاطع چوبین نصب کردند، که از زیبایی چندانی برخوردار نیست و در زمان اجرای نمایشات مذهبی، روی آن سرپوشی رنگین از جنس پارچه چادر می‌کشند.

این بنا را با آجر ساخته و قسمتهای درونیش را با کاشی‌های لعابی آبی‌رنگ پوشانده‌اند. اما کاشیکاریهای رنگارنگ و تزئینات زیبای حدود شصت غرفه که در سه ردیف رویهم ساخته شده به نمای درونی «تکیه» چهره زیبایی داده است. در کنار در ورودی اصلی، سکوی مرمرینی قرار دارد<sup>۳</sup> که مختص ملای دربار است که قبل از آغاز نمایشات از بالای آن به سخنرانی مذهبی می‌پردازد و ذهن حاضران را آماده می‌کند. در وسط محوطه صُفّه گردی به چشم می‌خورد که نمایشات روی آن برگزار می‌شود. نور هزاران شمع که در چهلچراغها و دیوارکوبها و جارهای متعدد قرار دارند و همچنین نور چراغهای الکتریکی که روی صُفّه نصب شده است، صحنه نمایش و جایگاه تماشاچیان را که گنجایش تقریباً شش هزار نفر را دارد کاملاً روشن می‌سازد. تماشاچیان زن که خود را با چادرهای سیاه پوشانده‌اند و همچنین تماشاچیان مرد جدا از هم دورتادور صحنه می‌نشینند. شاه و زنان حرم و اعیان و اشراف در حجره‌های خود جای می‌گیرند. نمایش اصلی حدود ساعت نه، بلافاصله بعد از ورود شاه، آغاز می‌شود. هنرپیشه‌گان لباسهای

\* مقصود نویسنده منبر است. م

رنگارنگی به تن می‌کنند و سخنانی را که باید روی صحنه ادا کنند، از روی کاغذهای بلندی که در دست گرفته‌اند می‌خوانند.<sup>۳</sup> معمولاً صحنه‌آرایی و دکور خاصی وجود ندارد، بلکه بیشتر می‌کوشند صحنه را برای تماشای توصیف کنند. گاهی اوقات مثلاً شن معروف کویر است و تعدادی شاخه درخت یا چند گلدان گل می‌تواند نشانگر جنگل و یا یک باغ باشد. نخست سربازان پیاده و سپس دسته موزیک که به آنها موزیکانچی می‌گویند با پرچمهایشان به دور صحنه می‌گردند و سپس نوبت به فیله‌ها، شترها، اسبها و قاطرها می‌رسد و حتی کالسکه‌های سلطنتی نیز با چرخیدن به دور صحنه به شکوه و جلال این مراسم می‌افزایند. گو اینکه در زمان [حضرت] امام حسین (ع) و [حضرت] علی (ع) به احتمال زیاد لباسها و سلاحهای جنگجویان شکل دیگری داشته و در صحرای کربلا مطمئناً کالسکه‌های اروپایی یافت نمی‌شده است.

اجرای نمایشات مذهبی که معمولاً در ده روز اول ماه محرم برپا می‌شود، رسمی چندان قدیمی نیست و عمرش از یکصد و پنجاه سال تجاوز نمی‌کند. زیرا سیاحانی که قبل از این تاریخ به ایران آمده‌اند، هیچ اشاره‌ای به اجرای چنین نمایشاتی نکرده‌اند. موضوع اصلی این نمایشات که در چند پرده اجرا می‌شود به سرگذشت غم‌انگیز امام حسین [ع]، فرزند [حضرت] علی [ع] مربوط است و معمولاً با حرکت وی از مدینه آغاز و با مرگ فجیع‌اش در صحرای کربلا به پایان می‌رسد. نمایشنامه‌های بزرگ شامل ده پرده است و هر روز به ترتیب یکی از پرده‌ها روی صحنه می‌رود. از این سوژه حدود هفتاد نوع تألیف در دست است. نویسندگان و سرایندگان این نمایشنامه‌ها که اغلب خود از همین هنرمندان دسته‌های دوره‌گرد بوده‌اند، وقایع تاریخی را با کمک گرفتن از قدرت تخیل خود به نظم درآورده‌اند. با اینکه سرایندگان این نمایشنامه‌ها، از اشعار شاعران بزرگ و مشهور ایران ابیاتی چند به عاریت می‌گیرند مع‌هذا نمایشنامه‌هایشان از حیث اصالت و گیرایی هیچ کم و کسری ندارد و حس مذهبی و ملی را به خوبی در شیعیان برمی‌انگیزد و پیوسته بالا می‌برد. به طوری که پس از مدتی تماشاگران با صدای بلند به گریه و زاری می‌پردازند و بی‌وقفه به سر و سینه خود می‌زنند. صدای شیون و زاری دستجمعی زنان و مردان که دانه‌های درشت اشک از چشمانشان سرازیر می‌شود گاهی اوقات تماشاگران مسیحی را نیز شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد و باعث می‌شود که آنان هم گریه کنند. نفرت از خلفای اموی، بخصوص از یزید (۶۸۳-۶۸۰ میلادی) و عبیدالله

۳ این نوشته‌ها را نسخه می‌نامیدند. مترجم

فرمانده سپاهش که امام حسین [ع] و اعضای خانواده‌اش را در صحرای بی‌آب و علف کربلا، نزدیک کوفه، به شکل فجیعی به شهادت رساند، هر ساله توسط این سوگواریها و نمایشات مذهبی، زنده نگاه داشته می‌شود. باید هنگام این عزاداریها در تهران بود تا از خشم و نفرت واقعی مردم که به میل خود به خیابانها می‌ریزند و با قمه و زنجیر زخمهای مهلکی به خود می‌زنند، آگاهی پیدا کرد. ابراز تنفر از اهل تسنن که هر ساله با این نمایشات عیان می‌شود، جنبه ناسالمی هم دارد زیرا گاهی اوقات این حس تنفر، نسبت به اعراب و ترکهای سُنی مقیم شهرهای ایران هم ابراز می‌شود. از این رو آنها در ایام این سوگواریها می‌کوشند حتی المقدور خود را از انظار مخفی کنند و از خانه‌هایشان بیرون نیایند. ایرانیان و ترکها هیچگاه روابط خوبی با هم نداشته‌اند. رویدادهای اخیر<sup>۳</sup>، یکبار دیگر این موضوع را به ثبوت رساند. ناآرامیهای مرزی بین ایران و عثمانی، هیچگاه قطع نمی‌شود و پاره‌ای از ایلات مرزنشین هم گاهی طرف ایران و گاهی طرف عثمانی را می‌گیرند.

مخارج تعزیه در تکیه را شاه می‌پردازد و هر مسلمان شیعه می‌تواند مجاناً از آن دیدن کند. تماشاچیان مسیحی را در غرفه‌ای که جلوی نرده کشیده‌اند، جای می‌دهند. البته مردان اروپایی، در صورتی که بجای کلاه اروپایی، کلاه سیاه ایرانی به سر بگذارند، می‌توانند در قسمت پایین در میان سایر تماشاچیان مرد بنشینند. ثروتمندان شهرها و روستاها نیز هر ساله در ماه محرم، به خرج خود، با کمک بازیگران دوره‌گرد، تعزیه برپا می‌دارند و با چای و شربت از مردم پذیرایی می‌نمایند. این کار در نظر ایرانیان ثواب اخروی دارد. در خاتمه، برای این که بدانید، این نمایشها چقدر طبیعی جلوه می‌کند، بد نیست خاطره‌ای را برایتان نقل کنم. در یکی از روزهای ماه محرم خدمتکارم که از روی پشت‌بام منزلمان، شاهد اجرای چنین نمایشی در خانه همسایه بود، جریان آنقدر به نظرش طبیعی آمده بود که سراسیمه خود را به من رساند و گفت که هم‌اکنون با چشمان خود دیده است که در خانه همسایه در روز روشن و در مقابل دیدگان عده زیادی از مردم، مرد قدیسی را به وحشیانه‌ترین شکلی سر بریدند.

حومه نزدیک پایتخت، چندان دیدنی نیست و به یک دشت سنگلاخی و برهوت و تعداد کمی راههای کالسکه‌رو و مالرو، محدود می‌شود. هنگام عبور و مرور کالسکه‌ها و سوارها در این راههای خاکی، گرد و غبار زیادی بلند می‌شود. صبح و بعد از ظهرهای

۳ ظاهراً مقصود مؤلف از رویدادهای اخیر، اشاره به فتنه شیخ عبیدالله است. مترجم

درجه نوسان می‌کند و بدین علت سکونت در خانه‌های شهر تقریباً امری غیرممکن می‌شود. مگر این که شخص تمام روز را در زیرزمین خانه که بدین منظور در اغلب خانه‌های ایرانی ساخته شده به سر برد و شب را هم علی‌رغم وجود پشه و احتمال برخورد با مار و عقرب، روی پشت‌بام بخوابد. هر چند در باغهای شمیران هم، مار و عقرب و رُتیل و هزارپا و پشه و مگس وجود دارد، ولی خنکی و لطافت هوا و جریان پیوسته آب در جویبارها و علی‌الخصوص انبوه درختان و گلکاریهای مفرح و زیبا و دسترسی به انواع و اقسام میوه‌های عالی و خوش‌طعم، زندگی در شمیران را واقعاً دلپذیر می‌کند.

در ایران هر جا جوی آبی وجود داشته باشد. زمینش را کشاورزان و یا باغبانان در اندک مدتی تبدیل به باغ و بوستان و کشتزار غله و یا سبزی‌کاری می‌کنند که حتی تماشایشان هم بیننده را مسحور می‌سازد. «آب» در سرزمین ایران نیروی واقعاً معجزه‌گری دارد و حتی بدون دخالت انسان دشتها و صحراهایی را که خاکشان از حیث مواد معدنی غنی است، پوشیده از انواع و اقسام گل و گیاه و علف و سبزه می‌کند. این پوشش گیاهی برای تغذیه گاو و گوسفند و چهارپایان وحشی بهترین ماده خوراکی است. در ایران گندم و جو بیش از سایر غلات کشت می‌شود، کلیه درختان میوه در این سرزمین عمل می‌آید و میوه‌ها به بزرگی شگفت‌انگیزی می‌رسند. سیب، گلابی، هلو، زردآلو، گیلاس، آلبالو، توت، توت‌فرنگی و انگور (با جبه‌های گرد یا کشیده با هسته یا بدون هسته). این میوه‌ها از نظر درشتی و طعم به مراتب از میوه‌های اروپا بهترند. علی‌رغم سرمای زمستان و ریزش برفهای سنگین محصولاتی مانند انار، بلوط، بادام، زیتون، پرتقال، لیمو، نارنج، پسته هم در این سرزمین فراوان است. علاوه بر این خربزه (بهترین خربزه، خربزه اصفهان است اما در سایر نواحی ایران هم یافت می‌شود) و هندوانه‌های آبدار و خوشمزه هم در بعضی نواحی کشت می‌شود. خیار ایران کوچکتر از خیار اروپاست ولی مزه‌اش به مراتب از آن بهتر است و در نظر ایرانیان نوعی میوه محسوب می‌شود. از میان سبزیجات آرتیشو، کلم و مارچوبه وحشی، پیاز و سیب‌زمینی که اکنون در ایران زیاد مصرف می‌شود طرفداران بیشتری دارند و اگر من سیر را هم به این فهرست اضافه می‌کنم صرفاً برای این است که از سلیقه ایرانیان هم ایرادی گرفته باشم. در میان درختانی که در باغهای ایران زیاد به چشم می‌خورد، می‌توان از درخت صنوبر چنار، بید و نارون، گوجه‌سبز و قرمز توت و سرو و کاج نام برد. در باغهای ایران انواع و اقسام رزه‌های رنگارنگ را پرورش می‌دهند که هر یک دارای نام بخصوصی است. علاوه

تابستان هوا آنقدر گرم است که انسان نمی‌تواند از شهر خارج شود، اما نزدیکیهای غروب که هوا قدری خنک می‌شود، گردش در اطراف شهر، واقعاً دلپذیر است. بخصوص گردش در دامنه رشته‌کوههای زیبای البرز با قلعه مخروطی شکل دماوند که تقریباً در تمام طول سال پوشیده از برف است و هنگام طلوع و غروب خورشید به رنگ ارغوانی درخشانی درمی‌آید. غالباً مقصد کالسکه‌ها و سوارانی که غروبها برای گردش از شهر خارج می‌شوند (گردش با پای پیاده، بخصوص برای اروپاییان امری غیرقابل تصور است)، ویلاهاییست که ایرانیان ثروتمند، در حول و حوش پایتخت بنا کرده‌اند. عده‌ای هم به «شاه عبدالعظیم» یکی از زیارتگاههای نزدیک شهر یا به روستاهای یوسف‌آباد، رستم‌آباد، زرگنده، قلعهک، سعدآباد، محمودیه و غیره، یا به آبشار «پس قلعه» یا به دهکده کن یا به قصر دوشان تپه (خرگوش تپه) می‌روند. روسها و انگلیسی‌های مقیم تهران این امتیاز را دارند که تابستان را در دهکده‌های خود بگذرانند. چون شاه ایران مالکیت روستای «زرگنده» را به روسها و دهکده «قلهک» را به بریتانیایی‌ها واگذار کرده است و بدین علت سفرای مزبور کدخداهای این روستاها هم بشمار می‌روند<sup>۳۳</sup>

اما بهترین گردشگاههای تهران، باغهای سبز و خرمی است که در دامنه کوههای البرز، احداث شده است. منظره این گردشگاهها از دور هم فوق‌العاده فرحبخش است راهی که از تهران به آنجا می‌رود خاکی است و بعد از یک ساعت یا یک ساعت و نیم به قصر قاجار می‌رسد، از آنجا به بعد شیب راه تندتر می‌شود و سرانجام به پای کوه ختم می‌گردد. البته چند صد متر آخر را غالباً باید از کالسکه پایین آمده و راه را پیاده طی کرد. به این ییلاقات شمیران یا بقول بعضی از ایرانیان شمیرانات می‌گویند. شاه هم در شمیران و در اطراف شهر قصرهای متعددی بنا کرده است و تابستان (از اواخر ماه مه تا اوایل اکتبر) اغلب اوقات خود را در آنها می‌گذراند. معروفترین این قصرها، عسرت‌آباد، قصر قاجار، قصر فیروزه، سلطنت‌آباد، صاحبقرانیه، نیاوران، قصر یاقوت و سرخه‌حصار است.

شاه، وزرا و سایر بزرگان کشور و اروپاییان و ایرانیان ثروتمند، در فصل گرما شهر را ترک کرده و در این ییلاقات در خانه‌های شخصی یا اجاره‌ای ساکن می‌شوند. درجه حرارت که ندرتاً توسط ریزش باران کاهش می‌یابد، در تابستان معمولاً بین ۲۸ تا ۴۳

۳۳ در آن ایام کدخدای قلعهک را سفارت انگلیس و کدخدای زرگنده را سفارت روس انتخاب می‌کرده‌اند.

قبیل میمون و طوطی و غیره درون قفسهایشان در دوشان تپه، باغ وحش جالبی را پدید آورده‌اند. شاه حیوان دوست عجیبی است که از طرفی برای مثال نسبت به گربه‌ها\* علاقه مفرطی ابراز می‌دارد و از طرفی دیگر خودش یک شکارچی جسور است که در اطراف پایتخت مناطق وسیعی را به منظور شکار قرق کرده است. شاه تقریباً هر هفته، در صورتی که هوا مناسب باشد، به قصد شکار با خدم و حشم زیاد از ارک خارج شده و از میدان توپخانه می‌گذرد و در دوشان تپه مستقر می‌شود و از آنجا برای شکار به دره لاریا به جاجرود که در نزدیکی دماوند قرار دارد، می‌رود. همواره در هنگام شکار، تفنگدار شخصی شاه که پیرمرد کوچک‌اندامی است و همچنین پنج شش شکارچی بیست و پنج شش ساله وی را همراهی می‌کنند.

یکی از وحشی‌ترین حیواناتی که در حول و حوش پایتخت زیست می‌کند، پلنگ است. این حیوان درنده‌گامی اوقات انسان و حیوانات و اهالی را در روستاهای اطراف مورد حمله قرار می‌دهد. در فصل زمستان که زمین پوشیده از برف می‌گردد، حتی به تهران هم نزدیک می‌شود. اما شکار اصلی پلنگ، معمولاً ارغالی است که در گله‌های صدتایی و هزارتایی در دامنه کوهها به چرا مشغولند. شاه به محض اطلاع از وجود پلنگ در منطقه‌ای بخصوص، و پس از دریافتن رد آن توسط شکاربانان، بیدرنگ با تعدادی از همراهانش بدانسو می‌شتابد و به ندرت اتفاق می‌افتد که با همان تیر اول شکار را صید نکند. اصولاً شکار ورزش چندان بی‌خطری نیست. از این رو اشخاص نزدیک به شاه، بخصوص دکتر طولوزان، پزشک شخصیش، همواره نگران سلامتی وی هستند. حیوانات صید شده را به تهران می‌آورند و یک صاحب‌منصب ایتالیایی که در دولت ایران خدمت می‌کند با هنرمندی تمام آنها را خشک نموده و سپس آنها را در ارک، روی پله‌هایی که به موزه سلطنتی منتهی می‌شود، به نمایش می‌گذارند. شاه علاقه وافری بدین کار دارد و روزنامه رسمی - درباری تهران نیز همیشه در مقالاتی که به زبان فارسی نوشته و منتشر می‌کند، از شکارهای شاه و از صیدهای آورده شده به تهران با آب و تاب گزارش می‌دهد.\*\*\*

\* احتمالاً منظور نویسنده اشاره به «بیری خان» گربه ماده مورد علاقه شاه است. شاه این گربه را بسیار دوست می‌داشت به طوری که غرضین عریضه‌های خود را به دم این گربه می‌بستند. مترجم  
 \*\*\* در این خصوص در مجله شرف شماره ۲۵ مورخ ربیع‌الاول ۱۳۰۲، این قصیده به چاپ رسیده است  
 پلنگ نوزدهم نیز با کمال و غرور قدم نهاد به میدان خسرو منصور  
 پلنگ هیجدهم را دو روز پیش ندید که بود صد ره از او بیشتر بخود مغرور

بر این هاگل‌های دیگری نظیر کوبک و لاله، سوسن و سنبل، نرگس، قرنفل، یاسمن، بنفشه و ریحان زینت‌بخش باغها و باغچه‌های منازل ایرانیان است. ایرانیان، کوچک و بزرگ، بدون استثنا از تماشا کردن و بویدن گل، این زیباترین پدیده طبیعت، لذت می‌برند و در تابلوهای نقاشی هم گرفتن گل در دست نشانه نهایت رضایت و خرسندی است.

اکثر ایرانیان، چون سایر اهالی مشرق‌زمین، علاقه مفرطی مثل علاقه کودکان نسبت به خوردن میوه‌های کال دارند. و این یکی از علل اصلی شیوع بیماریهای گوارشی و سوءهاضمه است، آنچه که بیشتر مایه تعجب می‌شود این است که در تابستان برای معده‌های ضعیف، خصوصاً برای اروپاییان تازه‌وارد حتی خوردن میوه‌های رسیده، می‌تواند زیانبخش باشد. به اروپاییان توصیه می‌شود که از خوردن میوه پس از صرف غذا خودداری ورزند و میوه را در ساعات دیگر روز صرف نمایند.

خانمهای خانه‌دار ایران در پختن مربا مهارت زیادی دارند. از انگورهای ایران که هم اکنون وصف خویششان بود، شرابهای قوی بدست می‌آید که مصرف زیاد آن را به فرنگیها\*\* توصیه نمی‌کنم. متأسفانه برای تولید شراب، انگور را طبق روش سنتی در خمیره‌های بزرگ گلی می‌اندازند. با کمال تعجب دیده می‌شود که حتی اروپاییان مقیم ایران هم برای تولید شراب از همین روش سنتی استفاده می‌کنند و کوچکترین تغییری در این شیوه قدیمی پدید نیآورده‌اند. شرابهای شیراز، همدان و قزوین به حق بهترین شرابهای سرزمین آفتاب محسوب می‌شوند. شراب اصفهان و تهران در درجه دوم قرار دارد. ایرانیان از شیر انگور یک نوع شربت تهیه می‌کنند که طعمش اندکی ترش است و موجب به وجود آوردن ضرب‌المثلی در این مورد شده است. مثلاً برای توجیه علاقه به اجناس خارجی می‌گویند که «سرکه شیر» من ترش است ولی مال همسایه ترش‌تر است.» قصر یا عمارت «دوشان‌تپه» در شرق تهران واقع است و فاصله‌اش از شهر زیاد نیست. به دستور شاه فعلی این عمارت را چند سال پیش بالای تپه مخروطی شکلی ساخته‌اند. این قصر مشرف بر باغ وسیعی است که پایین آن احداث شده و بوسیله راه ماریجی که از تپه بالا می‌رود به آن متصل می‌شود. علیحضرت شاه برای استراحت و استفاده از هوای پاک و همچنین برای رفتن به شکارهای کوچک در اطراف پایتخت و همین‌طور برای لذت بردن از تماشای حیوانات باغ‌وحشی که در پایین قصر قرار دارد اغلب به این قصر می‌رود. بیش از صد قلاده شیر و ببر و پلنگ و انواع دیگر حیوانات از

\*\* به کار بردن لفظ فرنگی در تمام کتاب از خود نویسنده است. مترجم

بارها شاهد این نوع شکار در منطقه کوهستانی قفقاز و همچنین در بیابانهای سوریه بوده‌ام. برای مثال شیخ حاتم رییس یکی از قبایل بزرگ بیابانگرد عرب که در نزدیکی شهر تدمر زندگی می‌کند، از علاقه‌مندان پرحرارت قوشهای شکاری است و در تعلیم و تربیت این نوع پرندگان مهارت زیادی دارد.

یکی از چهارپایان جالبی که در بیابانهای ایران زندگی می‌کند و صید هم می‌شود گورخر یا خر وحشی است که نام علمیش "Equus Onager" است. این حیوان که طولش حدود شش پاست. دارای اندامی ظریف و کشیده و پوستی خاکی رنگ است و تنها پهلوهایش اندکی متمایل به سفیدی است. خط قهوه‌ای تیره‌رنگی از پشت گردن تا دم این حیوان امتداد یافته و صدایش شبیه به فریاد بچه‌های وحشی است. خود این جانور هم بی‌اندازه وحشی و تقریباً رام‌نشدنی است. به محض این که کسی به او نزدیک می‌شود شروع به لگد انداختن می‌کند به طوری که حتی چهار مرد نیرومند هم به سختی می‌توانند او را نگاه دارند.

سفیر آلمان در تهران، یکی از انواع بسیار زیبای این حیوان را داشت که شاهزاده کامران میرزا، نایب‌السلطنه، به او هدیه داده بود. این گور به مرور زمان به یکی از الاغهای طویله که هم آخورش بود و از او برای خریدهای روزانه استفاده می‌شد اُنس گرفته بود، به اندازه‌ای که هر روز آزادانه او را تا بازار همراهی می‌کرد و سپس با دوست درازگوشش به خانه باز می‌گشت.

ایرانیان گورخر را که در گله‌های صدتایی در کویر زندگی می‌کند، به شیوه خاصی شکار می‌کنند. تعداد زیادی شکارچی که همگی سوار بر اسبند به شکار می‌روند، بعد از اطلاع از وجود گور در منطقه، این عده به چهار یا پنج یا شاید هم به گروه‌های بیشتری تقسیم می‌شوند، و در فواصل معینی، در پشت تپه‌ها موضع می‌گیرند. سپس فرار گورها و تعقیب آنها توسط گروه نخستین آغاز می‌شود، بعد نوبت به گروه دوم و سپس به گروه سوم می‌رسد کار به همین ترتیب ادامه می‌یابد تا اینکه گورها آنقدر خسته و بی‌رمق می‌شوند که از فرط خستگی بر زمین می‌افتند و بدون هیچ زحمتی صید و یا با کمند گرفته می‌شوند.

با وجودی که اکنون راههایی که تهران را به سایر شهرها وصل می‌کند و سیم تلگراف انگلیس و ایران در کنارشان کشیده شده، به مراتب از سابق امن‌تر شده است، مع هذا هنوز هم گاهی اوقات دیده می‌شود که راهزنان مسلح مسافران و مأموران پُست ایران و پیکهای سفارتخانه‌های خارجی را غارت می‌کنند. سکونتگاه این راهزنان که اغلب کُرْد هستند، در آنسوی مرز ایران و روسیه یا ایران و عثمانی است. اینان روزهای متوالی

در اطراف تهران شیر و ببر زندگی نمی‌کنند. محل زیست سلطان وحوش، در نزدیکیهای شیراز است. در آنجا شیرهای بدون یال ایرانی یافت می‌شوند. شاه علاوه بر شکار پلنگ و قوچ و میش، حیوانات دیگری را نیز صید می‌کند، نظیر خرس، گوزن، انواع و اقسام آهوان زیبا که هر یک می‌توانند زینت بخش یکی از باغ‌وحشهای اروپا باشند. از میان پرندگانی که بیشتر شکار می‌شوند، میتوان از کب، کبک دری، قرقاول، تیهو، باقرقره و بلدرچین و غیره نام برد. از اول ماه ژوئیه به مدت سه ماه شکار قدغن می‌شود. البته به استثنای شکار حیوانات موذی و درنده. از وسایل ضروری شکار، ورزشی که در ایران طرفداران زیادی دارد، قوش و یک تازی خوب است. شکار در دربار ایران، تشکیلات مفصلی دارد که توسط میرشکار اداره می‌شود و قوشچی باشی، یعنی رئیس قوشچیان دربار شغل کم‌اهمیتی نیست.

یکی از دیدنی‌ترین مناظری که در راههای کاروانرو ایران می‌توان مشاهده کرد، تصویر یک ایرانی ثروتمند است که به قصد شکار همراه با خیل عظیم خدمتکاران و تازیها و قوشها و قوشچیان از شهر خارج شده است. شکارچی با لباس شکار و با ریش بلندش سوار بر اسب زیبایست و روی دست چپش که دستکش سیاهی آن را پوشانده، قوشی قرار دارد که با چشمان تیزبینش به دوردست خیره شده است. شکارچی تفنگ فرنگیش را معمولاً خود حمل می‌کند و کارد و خنجر نیز به کمر می‌آویزد و خدمتکاران کلیه وسایلی را که برای یک سفر کوتاه لازم است با خود دارند. برخورد با این گروه واقعاً جالب است زیرا انسان ناگهان تصور می‌کند که به قرون وسطی بازگشته است. قوشهایی که خیلی خوب دست‌آموز شده‌اند در محله‌های اعیان‌نشین شهر به ویژه در خیابان لاله‌زار توسط پرنده‌بازان به فروش می‌رسند و قیمتشان به پول ما حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ مارک است. شکار با قوش در سراسر آسیای غربی رواج دارد. من شخصاً

نمود ناله پس از غرشی چو غرش رعد	با احتیاط نمود از پل حیات عبور
پلنگ نوزدهم چون پلنگ هیجدهم	خبر نداشت که بی‌حاصل است خرمن زور
پلنگ نوزدهم از پلنگ هیجدهم	هزار بار فزوتتر جسور بود و غیور
...	...

بنوش باده فروغی که شد شکار ملک . پلنگ نوزدهم نیز با کمال غرور

این قصیده که توسط میرزا محمد حسین ادیب ملقب به فروغی سروده شد و در روزنامه «شرف» نمره بیست و پنجم مورخ ربیع‌الاول ۱۳۰۲ قمری چاپ شده است. دو صفحه از چهار صفحه این شماره نیز به شرح شکار پلنگ توسط ناصرالدین شاه اختصاص یافته است. در ضمن روی جلد این شماره هم تصویر پلنگی به چاپ رسیده است. مترجم.



نزدیک سنندج روستایی وجود دارد موسوم به قشلاق که ساکنانش همگی سوزمانی هستند. مسافری که در راه پر رفت و آمد تبریز به زنجان حرکت می‌کند، منظره ناراحت‌کننده‌ای در انتظارش می‌باشد و آن مشاهدهٔ افراد جذامی است که در خارج از دهکده‌ها، در بیغوله‌های تنگ و تاریک زندگی می‌کنند و با گفتن جملاتی نظیر «خدا نگهدارت باشد» به زبان ترکی از مسافران صدقه می‌طلبند. مردان و زنان و کودکانی که این بیماری وحشت‌انگیز چهره‌هایشان را به شکل مسموم‌کننده‌ای در آورده و جوشهای کریه‌المنظر قرمز و برآمدگیهای خوشه‌مانندی روی پیشانی و گونه‌ها و بینی‌هایشان دیده می‌شود. با این چهره و با لب و دهان کج و کوله شده، چشمان قی کرده، زخمهای التیام‌نیافته، لکه‌های بزرگ سفید روی پوست و اعضایی که توسط این بیماری خورد شده، آهسته روی زمین می‌خزند و التماس‌کنان به طرف مسافر می‌آیند این منظره فوق‌العاده غم‌انگیز و هولناک باعث می‌شود که مسافر از اینکه ناچار است از آنها فاصله بگیرد دچار شرمساری شود. آنان مطرودان و محکومان جامعه هستند و اجازه ندارند به دهکده‌ها قدم بگذارند. شاه از روی رحم و شفقت و حس نوع‌دوستی به حکمرانان ایالات آذربایجان و خمسه دستور داده است که از عایدات ایالاتشان سالیانه مبلغ معینی پول نقد و مقداری گندم و جو و کاه در اختیار این بی‌نویان بگذارند، تا اینکه حداقل وضعیتشان بدتر از آنچه هست نشود و از رنج و محتشان اندکی کاسته شود. این بیماری که در فلسطین هم شایع است و حتی در زمان [حضرت] موسی هم در میان اسرائیلیان وجود داشته، بنا به تشخیص پزشکان اروپایی مرضی تقریباً علاج‌ناپذیر است. ظاهراً یگانه راه ریشه‌کنی این بیماری دور کردن بیماران از جامعه و ممانعت از تولیدمثل بین خود آنهاست، تا شاید بدینوسیله به مرور زمان از بین برود.

تغییر آب و هوا نه فقط در حول و حوش تهران که در سراسر شمال ایران مسأله‌ایست که تازه‌واردان را ناراحت می‌سازد. به طور کلی ایران یک فلات مرتفع است که سه تا چهار هزار پا بالاتر از سطح آب دریای خزر قرار دارد، سطح آب دریای خزر به نوبهٔ خود هشتاد متر پایین‌تر از سطح آب دریای سیاه است.

تهران ۳۵۰۰، قزوین ۳۷۰۰ و سلیمانیه ۴۲۰۰ پا بالاتر از سطح دریا قرار دارند. هوا به رغم داشتن مقدار زیادی گاز اوزون بی‌اندازه رقیق است، بدین علت در اوایل اقامت موجب خشکی لب و دهان و گلو می‌شود، به طوری که انسان دائماً احساس تشنگی می‌کند. نظر به مسائل بهداشتی که در بالا به تفصیل بیان داشتم نوشیدن آب چشمه و قنات توصیه نمی‌شود و بهتر است بجای آب با جای گرم یا سرد رفع عطش کند. در فصل

دشتها را در می‌نوردند و پس از آنکه قربانیان خود را مورد غارت قرار دادند، هر چه سریعتر خود را به آنسوی مرزها می‌رسانند. البته تعدادی از ایالت چادر نشین هم، صرفاً برای چرای دامهایشان بخشی از سال را در آنسوی مرز می‌گذرانند و عبورشان از مرز دلیل خرابکارانه‌ای ندارد. مثلاً افراد ایل شاهسون هر سال در اوایل ماه اکتبر از دشت مغان به آنسوی مرز رفته و در نزدیکیهای لنکران که جزء ایالت باکوست مستقر می‌شوند و در اواخر ماه مارس، بعد از جشن نوروز دوباره به موطنشان باز می‌گردند.

حکومت ایران تعدادی قراسوران یا ژاندارم سوار را مأمور حفظ امنیت راه تهران - قزوین کرده است. این ژاندارم‌ها همچنین عهده‌دار محافظت از محمولات پستخانه و مسافران، در مقابل حملهٔ راهزنان در مناطق ناامن می‌باشند. در کنار اینها دولت تعدادی تفنگچی هم استخدام کرده است، تا از زوار مشهد در مقابل حملات غارتگراییانهٔ ترکمنان به ویژه در راه بسطام به عباس‌آباد، دفاع کنند. در گذشته قبل از آنکه سرزمین ترکمنان به تصرف روسها درآید، این گونه حملات بیشتر اتفاق می‌افتاد. ترکمنان، اسیران را به پایتخت خود مرو می‌بردند و در بازارهای برده‌فروشی خیوه و بخارا به عنوان برده می‌فروختند. هنگامی که روسها شهر مرو را فتح کردند، بیش از سی هزار تبعهٔ ایران در آنجا وجود داشت که کارهای بردگان را انجام میدادند، روسها آنان را آزاد ساختند و به خرج خود به تهران فرستادند. هیچ اقدام سیاسی دیگری نمی‌توانست به اندازهٔ این کار یعنی بازگرداندن هزاران اسیر بیچاره‌ای که سالها در یوغ اسارت به سر برده بودند و چه بسا که اقوامشان آنها را مرده می‌پنداشتند و اکنون به خانه و کاشانه‌شان بازمی‌گشتند، برای دولت روسیه شهرت و محبوبیت ایجاد کند.

البته کولیهای بیابانگرد هم که معمولاً در اطراف راههای اصلی، چادر می‌زنند از مبادرت به دزدیهای کوچک هیچ ابایی ندارند. بخصوص اگر مسافری بی‌جهت هوس کند که از چادرهای آنان دیدن نماید و از تماشای رقص زنانشان و یا از شنیدن ساز و آوازشان از نزدیک لذت ببرد. در ایران به کولی‌ها کرچی هم می‌گویند. آنها در معابر عمومی جلوی عابرین را می‌گیرند و با گفتن «پیر نگهدارت باشد!» گدایی میکنند، پیر به معنی مرشد یا مراد هم هست. در شهرهای کردنشین اطراف سنندج و کرمانشاه کولیهای زیادی زندگی می‌کنند که به سوزمانی شهرت دارند. زنان جوان آنها در حالی که شوهرانشان ساز می‌زنند، در میهمانیها و مجالس خصوصی میرقصند شراب و عرق می‌خورند و میهمانان را سرگرم می‌کنند. زبان آنها مخلوطی از فارسی و گُردی است ولی با یک لهجهٔ مخصوص نیز صحبت می‌کنند که هیچ یک از اهالی محل آن را نمی‌فهمد.

می شود. تازه در فصل تابستان که راهها باز است هفده تا بیست روز طول می کشد تا نامه‌ای، از برلین به تهران برسد، اما در زمستان این مدت حداقل به سی روز افزایش می یابد. اما ریزش برف و باران اضطراب و نگرانی دیگری هم با خود دارد که از بزرگی و وسعتش فقط کسانی اطلاع دارند که شب را در تهران، در بسترهایشان خوابیده‌اند و این فکر که ممکن است هر لحظه در اثر ریزش برف یا باران سقف اتاق روی سرشان خراب شود خواب را از چشمشان ربوده است. بام مسطح اغلب خانه‌های ایران کاه گلی است، و لذا در فصل بهار، انواع گل و گیاه و خار و سبزه بر روی آنها می روید. باران رفته رفته این سقف‌ها را نرم می کند و آب به داخل خاک نفوذ کرده به مرور زمان شکافهای بزرگی در آن ایجاد می نماید. بدین علت است که سقف بیشتر اتاقها نم داده و چکه می کند. برای مثال کسانی که پشت میز تحریرشان نشسته‌اند و کار می کنند ناچارند چتر خود را بکشایند و روی سرشان نگاه دارند. تعمیرات سالیانه و برف‌روبیهای مکرر نیز کمک چندانی نمی کند چرا که اگر در طول شب برف سنگینی بیارد، خطر فروریختن سقف بوجود می آید. فروریختن سقف تهدیدی دایمی است و به قول ایرانیان «هر که بامش بیش برفش بیشتر» است و باید بیشتر مراقبت کند. هر ساله در تهران در اثر فروریختن سقف خانه‌ها حوادث ناگواری روی میدهد و عده زیادی مصدوم و مجروح می شوند که متأسفانه اغلب آنها زنان و کودکانند. بدین شکل می بینیم که در فصل زمستان تقریباً همه تهرانیان در زیر شمشیر داموکلس<sup>۳</sup> زندگی می کنند.

متأسفانه بهار ایران خیلی کوتاه و زودگذر است و بیش از سه هفته به درازا نمی کشد. بهار بلافاصله بعد از شش روز سرد، در اوایل ماه مارس که موسوم به «شش روز پیرزن» یا «بردالعجوز» است آغاز می شود. ایرانیان معتقدند که از روز دهم مارس «شش روز سرما پیرزن» آغاز می شود و تا هفدهم مارس ادامه می یابد و در این مدت هوا فوق‌العاده سرد می شود. در سرزمین آفتاب افسانه‌ای در این مورد وجود دارد. می گویند زمانی هفت پسر بوده‌اند که پیرزنی برایشان کار می کرده است. آنان قصد داشتند هر طور شده خود را از شر پیرزن خلاص کنند. چون آن سال سال سردی بوده است تصمیم می گیرند که پیرزن عجوزه را روی پشت بام خانه برده و به او دستور دهند شب و روز آنجا بماند تا

تابستان گرما طاقت فرسا می شود (از ساعت ده صبح تا پنج بعد از ظهر، بیرون رفتن از منزل تقریباً غیرممکن است) حتی شبها هم از گرمای هوا کاسته نمی شود. در فصل گرما ناراحتیهای سوءهاضمه، اسهال، تب، بیماریهای کبدی و کلیوی شیوع می یابد. فصل زمستان در اواخر ماه نوامبر آغاز می شود و در اواسط ماه فوریه به پایان می رسد، نخست باران‌های شدیدی می بارد که اغلب با رعد و برق و طوفان توأم است و بعد نوبت به برفهای سنگینی می رسد که سرمای زمستانهای اروپا را به یاد می آورد. بدین سبب است که در همه خانه‌ها بخاریهایی یافت می شود. سوخت آنها دیگر چون گذشته شاخه‌های خشک باریک درختان میوه نیست، بلکه ذغال سنگی است که معدنش به تازگی در نزدیکی تهران کشف گردیده و برای وارد کردنش به پایتخت مالیاتی وضع شده است که فقط دربار و سفارتخانه‌های خارجی از پرداخت آن معاف هستند.

پس از آنکه نخستین برف فروریاید و زمین و کوه البرز لباس سفید زمستانیشان را در بر کرد، وضع راهها و همچنین وضع کوچه‌ها و میادین شهر به صورت اسفناکی درمی آید. قطر برف که معمولاً به یک پا میرسد و رفتن از نقطه‌ای به نقطه دیگر را امری تقریباً محال می سازد، حیوانات درنده به شهرها و روستاها نزدیک می شوند، رفت و آمد بیکجا برای روزهای متوالی قطع می شود. مسافران و بیکها با خطرات جدی مواجه می شوند و زیاد اتفاق می افتد که مسافران در میان راهها، در مبارزه با برف و سرما از پا درمی آیند و جنازه‌هایشان بعدها پیدا می شود. کولاک و طوفانهای سهمگین گاهی اوقات موجب کنده شدن تیرهای تلگراف می شود. ریزش برف اغلب تا حوالی شیراز نیز می رسد. مثلاً زمستان سال ۱۸۸۵ میلادی زمستان بسیار سردی بود و آنسال در ماه ژانویه برف سنگینی بارید و تقریباً در همه جا با خود مرگ و ویرانی به همراه آورد. علاوه بر این‌ها وقتی در زمستانها سیم تلگراف زیردریایی خط هند و انگلستان هم قطع می شود، رویدادی که در آن سال چندین بار تکرار شد، اعضای سفارتخانه‌های خارجی مقیم تهران دستخوش نگرانی و سردرگمی زایدالوصفی می شوند. زیرا رسیدن پابلیک نیوز که هر روزه از هندوستان به جامعه انگلیسیان مقیم تهران مخابره می شود و نسخه‌هایی از آن هم در اختیار دربار ایران و سفارتخانه‌های دیگر قرار می گیرد، ناگهان قطع می شود و دیگر کسی از آخرین رویدادهای اروپا اطلاع ندارد و نگرانی عمومی از اینکه در این مدت چه اتفاقاتی در اروپا رخ داده به شدت بالا می گیرد. کسانی که در اروپا هستند نمی توانند تصور کنند که در این مدت که اخبار به ایران نمی رسد و معمولاً با نرسیدن نامه هم توأم می شود چه نگرانی و هیجانی در میان اروپاییان مقیم ایران حکمفرما

<sup>۳</sup> داموکلس (در سده پنجم قبل از میلاد مسیح) یکی از درباریان دیونسیوس اول و یکی از مداحان وی بود. دیونسیوس برای اینکه وفاداری وی را بیازماید، ضیافتی ترتیب داد و او را در زیر شمشیری نشانده که در بالای سرش به مویی بسته بود، اصطلاح «شمشیر داموکلس» به معنای خطر قریب الوقوع است. مترجم.

اینکه از سرما بمیرد. اتفاقاً روی پشت بام سنگ بزرگی بوده است که پیرزن برای گرم کردن خود آن را بلند می‌کرده و با آن از این سو به آن سو می‌رفته است. هفت پسر از این حيله آگاه می‌شوند و سنگ را از روی پشت بام پایین می‌اندازند و پیرزن سرانجام روز هفتم در اثر سرما می‌میرد. از آن موقع به بعد این شش روز را شش روز «سرما پیرزن» می‌نامند. در تقویم ایران، تقویم معروف به جلالی، بعد از شش روز «سرما پیرزن» خمسۀ مسترقه یا پنج روز دزدیده آخر سال می‌آید و بعد ماه فروردین آغاز می‌شود، در اولین روز این ماه جرم خورشید وارد برج حمل می‌شود به این روز «نوروز سلطانی» می‌گویند نوروز روز ملی و بزرگترین عید ایرانیان است. گل نرگس و سنبل در این روز بازار فوق‌العاده گرمی دارد. در روز عید اتفاقاً را با گل می‌آرایند. در بازارها و مغازه‌ها و خانه‌ها، حتی در روز روشن انواع شمع‌ها و چراغ‌های گوناگون را که در کنار گلهای گذاشته شده، روشن می‌کنند. در این روز انسان چنین تصور می‌کند که به دوران ایران باستان به زمانی که ایرانیان زرتشتی بودند و نور و آتش را گرامی می‌داشتند بازگشته است و این عقیده شاعرانه ایرانیان را که می‌گوید شروع بهار آغاز سال نو و آرزوها و امیدهای نو است به نظرش بسیار پر معنی جلوه می‌کند. نوروز ایرانیان، بی‌اراده انسان را به یاد عید میلاد مسیح می‌اندازد، ایرانیان هم در روز عید به هم هدیه می‌دهند و حتی درخشش و شکوه نور فراموش نمی‌شود. هر چند عید میلاد مسیح هم تا حدی یادگار رسم قدیمی بت‌پرستان است که روزی را که خورشید سیر صعودی خود را آغاز می‌کند و کوتاهترین روز سال را پشت سر می‌گذارد، جشن می‌گرفتند.

باید اذعان کنم که بهترین ایام اقامت در سرزمین آفتاب، فصل کوتاه بهار بود. در این فصل گهگاه باران‌های شدید و توأم با رعد و برق، میبارد. درختان میوه دو ماه زودتر از درختهای آلمان، وطن ما پر از شکوفه می‌شوند. بویژه درخت ارغوان، با تنه تیره رنگش و شکوفه‌های صورتی بی‌شماری که بر شاخه‌هایش روئیده واقعاً تماشایی می‌شود. غنچه گلها باز و باغها آکنده از عطر گلها می‌گردد. صدای ترنم آب در جویبارها گوش را نوازش میدهد، نسیم ملایمی می‌وزد و هوا خنک و مطبوع است. آسمان آبی به روی کوه و دشت خیمه می‌زند. همه جا عطر و رایحه بهاری به مشام میرسد در این هنگام این شعر خیام شاعر معروف را بهتر می‌توان درک کرد که می‌گوید:

در فصل بهار اگر بستی حور سرشت  
یک ساغر می‌دهد مرا بر لب کشت

هر چند به نزد عامه این باشد زشت  
سگ به ز من است اگر برم نام بهشت

ایرانیان امروزی نیز در این مورد کوچکترین تردیدی به خود راه نمی‌دهند. مردان و زنان، مثل همیشه و بنا بر سنت رایج، جدا از هم، به باغهای عمومی روی می‌آورند، یا در خیابانهای مشجر لاله‌زار و خیابان انگلیسی‌ها<sup>۳</sup> با قدمهای آهسته گردش می‌کنند. در خیابان لاله‌زار دسته‌هایی از زنان را مشاهده می‌کنیم که خود را با چادر پوشانده و روی سبزه‌ها در کنار بوته‌های گل نشسته‌اند و هوای پرتراوت بهاری را استنشاق میکنند. مردان آنسوتر قدم می‌زنند، غالباً دست در دست یکدیگر دارند و زیرچشمی زنان را ورنه می‌کنند. گهگاه دختر یا زن شجاعی را می‌بینیم که روبند خود را برای یک لحظه کنار می‌زند و چهره گرد و ابروان پیوندی و چشمان درشت و زیبای خود را نشان می‌دهد. عده‌ای دیگر کنار جوی آب نشسته و به جریان آن چشم دوخته‌اند یا چنان به برگهای نورسته درختان خیره شده‌اند که گویی می‌خواهند رشد کرد نشان را با چشم دنبال کنند. گروهی دیگر به نغمه گوشنواز بلبلان گوش می‌دهند. در طرفی دیگر عده‌ای دور سماور جمع شده و مشغول نوشیدن چای هستند و یا با قلیان تنباکوی شیراز می‌کشند. قلیان را دست به دست می‌گردانند، کوچک و بزرگ، بدون استثنا از آن بهره‌مند می‌شوند. این موضوع که مردان و زنان، در ایام بهار، خود را با گل تزئین میکنند و یا اینکه غنچه نوشکفته‌ای را به دست می‌گیرند، در کشوری که شعرای بزرگش آنقدر درباره گل سرخ و گلهای دیگر شعر سروده‌اند، چندان تعجبی بر نمی‌انگیزد.

اهالی مشرق‌زمین و از آنجمله ایرانیان، هر چه کمتر با سرگرمیهای اروپاییان از قبیل تئاتر و کنسرت، مجالس رقص و خوشگذرانی و تفریحات لذتبخش دیگر، که تقریباً جزو لاینفک زندگی امروزی ما شده است، آشنا شوند، به همان اندازه بیشتر، احساسشان برای لذت بردن از پدیده‌های ساده طبیعت حفظ خواهد شد و از زیبایی‌های ساده و بدون آرایش ایام بهاری در سرزمین آفتاب، صمیمانه‌تر لذت خواهند برد.

<sup>۳</sup> منظور از خیابان انگلیسی‌ها شاید خیابان فردوسی کنونی باشد. در ضمن این طور به نظر می‌رسد که خیابان لاله‌زار تنها خیابانی است که از زمان ناصرالدین‌شاه تاکنون تغییر نکرده است. مترجم

در ایران هر ملک و هر خانه و هر حجره‌ای، از شش بخش یا شش (دُنگ) تشکیل می‌شود. املاک یا خالصه یا اربابی و یا رعیتی هستند. املاک خالصه اراضی دولتی را گویند و اربابی به املاکی گفته می‌شود که به اشخاص خصوصی تعلق دارد. اراضی رعیتی نیز متعلق به کشاورز (رعیت) است. افزون بر اینها املاک (وقفی) هم وجود دارد که در آمدشان وقف مسجد، کاروانسرا، بیمارستان یا مدرسه شده است. املاکی هم هستند که وقف اولاد ذکور شده‌اند. خرید و فروش املاک وقفی در شریعت اسلام جایز نیست، اما اجاره آنها در صورتی که مدت اجاره از ۹۹ سال تجاوز نکند بلامانع است.

در ایران املاک زیادی وجود دارد که هر شش دانگش به شاه یا فرد دیگری تعلق دارد، اما املاک دیگری نیز یافت می‌شود که مثلاً دو دانگش متعلق به شاه و چهار دانگ باقی مانده‌اش متعلق به شخص یا اشخاص دیگری است.

کلیه معاملاتی که به خرید و فروش زمین و ملک مربوط است و بین افراد عادی صورت می‌گیرد قانوناً باید توسط روحانیون و در محاکم شرع انجام پذیرد، در این گونه محاکم، فقط قوانین شرع اجرا می‌شود. بارها دیده شده که این دادگاهها دستورات شاه (فرمان) یا تصمیمات وزیران (رقم و تعلیقه) را به علت مغایرتشان با قوانین شرع باطل کرده‌اند. حتی در صورتی که حق مالکیت ثابت شود، مدت اعتبارش محدود است. بعد از مرگ شاه دارنده فرمان شاهی باید بیدرنگ اقدامات لازم را به عمل آورد تا اسناد و مدارک مالکیتش تجدید شود. در غیر این صورت ممکن است حکومت جدید حق او را به رسمیت نشناسد. اگر برای دفاع از ادعایش به دادگاه شرع مراجعه نموده و علیه دیوان، اقامه دعوا کند، دادگاه شرع در چنین موردی چاره دیگری ندارد جز این که موضوع دعوا را به تصمیم شخص شاه واگذار کند.

کلاً تملک اموال منقول و غیرمنقول نظیر کارخانه و معدن، در ایران خالی از خطر نیست، بخصوص اگر عایداتشان زیاد باشد، چرا که کارمندان عالیرتبه و اشخاص متنفذ با انواع و اقسام کارشکنیها و توسل به تهدید و ارباب می‌کوشند تا از صاحب مال اخاذی کنند بدین علت ثروتمندان ترجیح میدهند سرمایه خود را به طلا که به سادگی قابل پنهان کردن است و سوددهی هم ندارد تبدیل کنند. ضرب‌المثل معروفی که می‌گوید «طلا حرف نمی‌زند» در سرزمین آفتاب زیاد شنیده می‌شود و این نشاندهنده آن است که امنیت مالی در این کشور وجود ندارد. یکی از علل اصلی عقب ماندگی ایران و فقدان تأسیسات صنعتی در این کشور همین عدم امنیت مالی است که باعث می‌شود سرمایه‌ها

## ایران و ساکنانش

ایران با ۱,۶۴۸,۱۹۵ کیلومتر مربع مساحت، سه برابر امپراطوری آلمان وسعت دارد، ولی جمعیتش به یک هفتم جمعیت آلمان هم نمی‌رسد. دولت ایران مدعی است که جمعیت کشور ده میلیون نفر است و ظاهراً از این ده میلیون، دو تا سه میلیون نفر چادرنشین هستند. البته باید در نظر داشت که بخش بزرگی از خاک ایران را رشته کوههای غیرمسکون و بیابانهای بی آب و علف تشکیل میدهد که مسکن حیوانات وحشی نظیر شیر و گورخر است. اما تراکم جمعیت در سایر نواحی، چه قسمت‌هایی که ایلات و عشایر در آنجا بیلاق و قشلاق می‌کنند و چه آن سرزمین‌هایی که روستاییان و شهرنشینان در آنجا زندگی می‌کنند، زیاد نیست. با وجودی که بیشتر اراضی این فلات مرتفع، بجز چند استثنا، استپ‌گونه است، معهذاً خاکش از نظر مواد معدنی بسیار غنی و حاصلخیز است و در صورت وجود آب، استعداد پرورش همه نوع گیاه را دارد. اما آب در «ممالک محروسه ایران» مایعی نادر و گران‌بها است و تهیه و ذخیره آن مستلزم کار طاقت‌فرسا و مخارج زیاد است. معمولاً آب را از دامنه کوهها توسط کانالهای زیرزمینی که غالباً طولشان به چندین میل میرسد، به شهرها و کشتزارها می‌رسانند. احداث این کانالهای زیرزمینی (قنات)، نسبتاً پرخرج است و داشتن آب هم چندان بی خطر نیست، بخصوص وقتی که یکی از همسایگان متنفذ هوس کند آب نهر را به سوی کشتزار خود منحرف نماید در این مواقع معمولاً شکایت کمک چندانی نمی‌کند، چرا که تهران دور است و دیده شدن در کنار صندوقی<sup>۳</sup> که شاه برای شکایت مردم در اغلب شهرستانها نصب کرده خالی از خطر نیست.

<sup>۳</sup> در مورد صندوق شکایات که در زمان ناصرالدین شاه، در کلیه شهرهای بزرگ ایران نصب کردند و بعد از مدتی آنها را جمع کردند، اعتمادالسلطنه، مخبرالسلطنه و عبدالله مستوفی مطالب جالبی نوشته‌اند. مترجم

بسیار پایین آمده است. در معاملات از سکه‌های طلا استفاده نمی‌شود. این سکه‌ها در صندوقها و زیرزمین‌های خانه ثروتمندان مدفونند و با دقت حراست می‌شوند و یا اینکه ثروتمندان حداکثر مقداری از آن را برای خرید الماس و جواهرات دیگر با ظروف زرین و سیمین و فرش‌های نفیس و اشیاء گرانبها یا زیورآلات برای بانوان حرم خرج می‌کنند.

عایدات دولت که به اصطلاح «مال‌میری» خوانده می‌شود، سالیانه به ۴۸/۵ میلیون مارک می‌رسد. این رقم شامل مالیات سرانه، مالیات اراضی مزروعی، مالیات ایلات و عشایر برای حق استفاده از مراتع، عوارض راه‌داری و گمرکات که به کالاهای بازرگانی تعلق می‌گیرد و اجاره شیل (ماهگیری) و مالیاتهای جنبی دیگر می‌شود. آنچه به این مبالغ افزوده می‌شود در درجه نخست، مالیاتی است که دولت از حقوق و مواجب کارمندان هنگام پرداخت کسر می‌کند، البته در صورتی که فرمان مخصوص از طرف شاه جهت پرداخت کل مبلغ صادر نشده باشد. مخارج سالیانه دولت بنا به گفته ایرانیان حدود ۴۶/۵ میلیون مارک است، که از این مبلغ ۱۸/۵ میلیون به ارتش، ۹ تا ۱۰ میلیون به دربار و ۷ میلیون به روحانیون تعلق می‌گیرد. دولت ایران هر چند وقت یکبار مأمورین ویژه‌ای به ایالات مختلف کشور می‌فرستد، تا به حسابها رسیدگی کرده و مقدار مالیاتی را که هر یک از ایالات و ولایات باید بپردازند تعیین نمایند. حتی برای مالیاتهای باقی مانده اداره مخصوصی وجود دارد که در رأس آن وزیر بقایا قرار دارد. در حال حاضر این شغل را آقا علی، ملقب به امین حضور عهده‌دار است.

در ایران یک اداره مرکزی که کارش رسیدگی به دخل و خرج مملکت باشد، وجود ندارد، بلکه سیستم خاصی حاکم است که به شیوه سنتی عمل می‌کند. محل خرج مالیاتهایی که از هر یک از ایالات و ولایات می‌رسد، از پیش تعیین شده است. مثلاً مالیاتی که از ایالت گیلان می‌رسد صرف مخارج وزارت جنگ می‌شود. که در این مورد وزیر جنگ کارمندانش را که عموماً صاحب منصبان ارتش هستند به ایالت فوق‌الذکر می‌فرستد تا بر جمع‌آوری مالیاتها نظارت کنند.

به علاوه از «مال‌میر» به شاه و شاهزادگان ایران سالیانه مبالغ معینی جهت نگهداری دربار پرداخت می‌شود. در عوض مبالغی که سالیانه از عایدات دولت پس‌انداز می‌شود به خزانه دربار وارد می‌گردد. در این جا به خوبی مشهود است که تفاوت چندانی بین دولت و شخص شاه وجود ندارد، بلکه هر دو درهم ادغام شده‌اند.

هر مسافری که در سرزمین آفتاب سفر می‌کند و از ایالات این کشور می‌گذرد با کمی

و استعدادها گریخته و منابع خداداد ایران همچنان در زیر خاک پنهان بماند و کسی به فکر استخراج و بهره‌برداری از آنها نیفتد و یا از استعداد خود برای تأسیس کارخانه یا تجارت گسترده با خارج استفاده نکند. علاقه به سرمایه‌گذاری و قابلیت و توانایی فعالیت در زمینه صنایع و بازرگانی نه تنها در بین ایرانیان کم نیست، بلکه باید گفت یکی از خصوصیات اصلی این قوم بشمار میرود و موفقیت‌های ایرانیان خارج از کشور که تحت حمایت قوانین ممالک مسیحی کار می‌کنند، گواه صادق این مدعا است. مثلاً تشکیلات منظم و مرتبی که در زمینه حمل و نقل بین تفلیس و سایر شهرهای ماوراء قفقاز فعالیت می‌کند متعلق به یک ایرانی است و یا در شهرهای تفلیس، باکو، حاجی‌طرخان و سایر شهرهای بزرگ و کوچک اطراف دریای خزر بازرگانان و بانکداران و صرافان ایرانی در میان هم‌تایان خود جزو موفقترین‌ها بشمار می‌روند. در هندوستان یکصد و پنجاه هزار مهاجر پارسی باهوش و درایت ذاتی و پشتکار خود در زمینه بازرگانی و صنعت، ثروتهای کلانی اندوخته و در جامعه هند از احترام و اعتبار ویژه‌ای برخوردارند. ظاهراً هوش و استعداد فطری ایرانی تنها در وطنش ایران بخاطر عدم توانایی دولت در حفظ امنیت مالی و جانی اتباعش بازدهی نداشته و کشورش بدین خاطر از امکان توسعه و ترقی و رفاه اجتماعی محروم مانده است.

هر چند در این خصوص ناچارم از شخص شاه دفاع کنم، زیرا قصد و نیت وی واقعاً توسعه بازرگانی و صنعت در کشورش می‌باشد، ولی اجرای این نیت عالی، در اثر طمع و غرض و مالدوستی افراد قدرتمند و متنفذ غیرممکن شده است.

معمولاً ایران را کشوری فقیر می‌دانند، اما این گفته صحت ندارد. در ایران ثروتمندان زیادی وجود دارند اما کسی جرأت نمی‌کند ثروت خود را برای اجرای طرحهایی که برای خود و دیگران سودمند است نظیر احداث راه آهن، کارخانه یا تأسیسات بزرگ دامداری و کشاورزی که برای عمران و آبادانی کشور ضروری است، به کار اندازد. افراد ثروتمند در ایران کم نیستند (به عقیده یکی از دوستان ایرانیم در ایران می‌توان تقریباً هزار نفر میلیونر را نام برد!) اما آنها نه تنها پول خود را با دقت مخفی کرده و از به کار انداختن آن در کارهای سودآور اجتناب می‌ورزند، بلکه همواره می‌کوشند، کسی از میزان ثروتشان اطلاع پیدا نکند و در میان مردم همچون افراد عادی جلوه نمایند. از طرف دیگر دولت ایران مقروض نیست و پول کاغذی هم در ایران رواج ندارد. اگر دولت به پول نقد احتیاج داشته باشد، آن را در قبال حواله از بازار تهیه می‌کند. پول رایج در ایران سکه‌های مسی و سکه‌های نقره است که در اثر اختلاط با فلزهای کم‌بها ارزشش

چهار میلیون نفر بالغ می‌شود، هیچ بعید نیست که چند صد هزار یا حتی یکی دو میلیون نفر کم یا زیاد گفته باشیم.

هر چند در ایران زبان فارسی زبان ادبی و رسمی دربار و دیوان بشمار میرود و اکثریت ایرانیان هم به این زبان تکلم می‌کنند در بازار بزرگ کتابفروشان تهران، از تقویم‌های گوناگون گرفته تا داستانهای بامزهٔ ملا نصرالدین همگی بدون استثنا به زبان فارسی است. به علاوه کلیهٔ مطبوعات و آثار چاپی جدید و قدیم که از زیر سانسور صنایع‌الدوله و زیر علوم و انطباعات [مطبوعات] بیرون می‌آید و معمولاً مهر کوچک مالیات روی صفحهٔ عنوانشان خورده است، به فارسی است.

ایرانی اصیل، که من امکان دیدن و تحقیق دربارهٔ هزاران نمونه‌اش را داشته‌ام، دارای قدی متوسط، اندامی متناسب، دست و پایی ظریف و کوچک، و چهره‌ای بیضی شکل است، اندازهٔ سرش به قاعده، دماغش کشیده، دهانش خوش ترکیب، چشمانش سیاه و درشت و ابروانش پرپشت و کمانی و اغلب به هم پیوسته است. پیشانی‌اش نسبتاً بلند و موهایش سیاه رنگ و صاف، ریشش پرپشت و مجعد است و اکثراً در اثر استفاده از مواد رنگی اندکی به سرخی میزند. لبانش، دارای خطوطی مشخص و دندانهایش کاملاً سفید است. رنگ پوستش بسان رنگ پوست اقوامی است که در جنوب اروپا زندگی میکنند و شکل و شمایلش رویهمرفته شبیه به اروپاییانی است که زیبایی مردانه‌ای دارند. ایرانی همانطور که از زبانش پیداست از حیث نژاد، یکی از شاخه‌های نژاد هند و اروپاییست. ایرانیان خود معترفند که ازدواجهایی که در گذشته بین آنان با زنان گرجی صورت می‌گرفته خصوصیات نژادیشان را بهتر حفظ می‌کرده در صورتی که آمیزش با ترکها نتایج چندان درخشانی نداشته است. نمی‌دانم آنان تا چه اندازه در این گفته محق هستند، اما آنچه برآیم مسلم است، این است که یک مرد معمولی ایرانی، می‌تواند ادعا کند زیبایی مردانه‌اش خیلی بیشتر از حد متعارف است.

در مورد چهره زنان ایرانی، مطالب زیادی نمی‌توانم بنویسم، چون در پشت حجاب غیرقابل نفوذ و اسرارآمیزی پنهان شده‌اند و فقط از روی تصاویری که نقاشان ایرانی کشیده‌اند می‌توان حدس زد که سیمای آنان بسان ماه شب چهارده گرد است و گونه‌هایشان همچون کودکان سرخ می‌باشد و در زیر ابروان پرپشت و کمانی‌شان، یک جفت چشم درشت سیاه می‌درخشد.

با اینکه دین اسلام و آداب و رسوم اسلامی در مدارس مذهبی - یگانه مدارس موجود در ایران - که بوسیلهٔ روحانیون اداره می‌شود، بر شیوهٔ زندگی و خلق و خوی

دقت درمی‌یابد که ساکنان این کشور از نژادهای گوناگونی تشکیل شده‌اند و با زبانها و گویشهای مختلفی سخن می‌گویند. در قسمت شمال فلات ایران از شهر میانه که در راه تهران - تبریز واقع است، به سوی شرق اگر از چند گویش محلی همچون تالی و تاکی در استانهای گیلان و مازندران که فهمیدنشان دشوار است بگذریم، زبان رایج زبان فارسی است، در حالی که از آنجا به سوی غرب، یعنی در استان آذربایجان مردم به زبان ترکی که زبان مادری ایل قاجار هم هست، صحبت می‌کنند. نزدیک مرز زبانهای دیگری به گوش می‌خورد و از چهره مردم درمی‌یابیم که به نژادهای دیگری تعلق دارند. کردها و ارمنه در شمال غربی امپراطوری ایران، نزدیک مرز روسیه و ترکیه سکونت دارند. کلدانیان یا نسطوریان در حول و حوش دریاچهٔ ارومیه زندگی می‌کنند. بختیارها و لرها در اطراف اصفهان و لرستان سکنی دارند و با گویشهای خاص خود سخن می‌گویند. در سواحل خلیج فارس ایلات عرب زبان (که بهترین دریانوردان و ماهیگیران ایران هستند) ساکن می‌باشند. ترکمنان در شمال شرقی و بلوچها در جنوب شرقی سکونت دارند و با زبانها و لهجه‌های خاص خود گفتگو می‌کنند. در مرکز ایران نیز کولها و سایر ایلات بیابانگرد هر یک زبان و گویش ویژه‌ای دارند. از این رو اهالی امپراطوری ایران، مانند ساکنان شهر بابل باستان، به زبانهای گوناگونی حرف می‌زنند. با وجود این هر یک از این اقوام دارای گذشته و تاریخی هستند و هر یک از آنها در عهد باستان یا در قرون وسطی، امپراطوریهای وسیعی را تشکیل می‌داده‌اند. کافی است نام مادها، پارسیها، ارمنی‌ها، آشوریها، هیرکانیان و اسکیتها را برشمردیم تا رویدادهای تاریخی مهمی که به گذشته‌های دور مربوط می‌شود به خاطرمان بیاید.

در کشور ایران هم مثل سایر ممالک مسلمان مشرق زمین، هیچ نوع آمار دقیقی وجود ندارد. از این رو تعداد جمعیت کشور را تنها می‌توان از روی میزان مالیاتها و عوارض، تقریباً تخمین زد. حتی جمعیت شهرهای بزرگ، مانند تهران، تبریز، همدان، اصفهان و شیراز بوسیلهٔ سرشماری تعیین نشده است. ناچار باید جمعیت شهرها را به روش یکی از دوستان ایرانیم از روی تعداد گوسفندانی که در روز ذبح می‌شوند، حساب کرد.

اینکه کل جمعیت ایران هفت یا ده میلیون است، یا اینکه تهران صد هزار یا دوست هزار نفر سکنه دارد، یا تبریز دارای سیصد هزار نفر جمعیت است، یا این که کلاً ترکمنان تکه ۱۱،۹۶۰، گوکلان ۲۵۵۰ «آتش» در اردوگاههایشان روشن می‌کنند، صرفاً نتیجه حدس و گمان است و هیچ پایه و اساس درستی ندارد.

مثلاً وقتی می‌گوییم تعداد افرادی که در ایران به زبان فارسی صحبت می‌کنند، به

ایرانیان به شدت تأثیر گذاشته است، معهدا از نظر هوش و ذکاوت و جهان بینی، بین ایرانیان و اقوام سامی و ترک تفاوت فاحشی وجود دارد. ایرانیان در این زمینه هم منشأ هند و اروپایی شان را به خوبی آشکار می کنند و بدین خاطر است که اشعار شاعران بزرگ این کشور بیشتر از اشعار سایر ملل بر اذهان ما اروپاییان تأثیر نیکو می گذارد. آنان در زمینه شعر و شاعری از ما پیشی گرفته اند و با زبان غنی و گوشنوازشان آثار ادبی ارزشمندی پدید آورده اند که نظیرش در جهان کمتر یافت می شود. در معاشرت با ایرانیان آنچه که بیش از همه جلب نظر می کند، ادب و احترامی است که نسبت به یکدیگر می گذارند، در این مورد از میرزاهای تحصیل کرده گرفته تا کشاورزان عامی روستاها، همگی رفتارشان توأم با ادب و نزاکت است. میهمان تازه وارد را با جمله «خوش آمدید» می پذیرند و سپس با جملات و عباراتی که به دقت انتخاب شده در مورد سلامتی «وجود مبارک» وی سؤال می کنند. شخصی که از او سؤال شده است بنوبه خود سلامتی اش و حتی خوبی هوا را تنها نتیجه خوبی، لطف، مرحمت و مهربانی شخص سؤال کننده می داند و سپس خود را عبد و عیب و چاکر و نوکر و حتی گاهی اوقات سگ و قربانی او می نامد و آرزو می کند که هیچگاه سایه او از سرش کم نشود. دیگری با این کلمات تشکر خود را ابراز می دارد: «مرحمت می فرمایید»، و با جمله «خدا حافظ شما» از وی جدا می شود. حتی آمدن میهمان را موجب رفع ناراحتی ها و گرفتاریها بشمار می آورند و کلیه رویدادهای خوب را به آمدن او نسبت می دهند و از او خواهش می کنند خانه شان را خانه خود فرض کند و تأکید می کنند که او با آمدن به خانه آنها قدمهایش رنج کشیده و روی آنها را سفید کرده و آنها لایق آن هم نیستند که خاک پای او را روی سرشان بگذارند.

خدمتکار جوان را می توان «تو» خطاب کرد، اما غیر از این ادب ایجاب می کند که شخص مخاطب را «شما» بنامند. و هنگام صحبت درباره افراد مهم هم معمولاً باید از سوم شخص جمع یعنی «ایشان» استفاده کرد. ذکر القاب و عناوین هیچگاه فراموش نمی شود، در موارد نامطمئن ترجیح می دهند شخص ناشناس را با عنوان «آقا» یا «سرکار» خطاب کنند. حتی هنگام گفتگو از الفاظی که نشانی از فروتنی و تواضع دارد استفاده می شود، مثلاً هنگام صحبت با افراد محترم به کار بردن واژه «گفتن» بی ادبی است و به جای آن باید از «فرمودن» استفاده کرد. در چنین موردی استفاده از واژه «من» نیز بی احترامی است و ادب حکم می کند که به جای آن واژه «بنده» که معنی اش برده یا غلام است، استعمال شود. حتی طرز برخورد و معاشرت بین افراد عادی یا بزرگتر از

خود یا افراد متشخص و عالیمقام و همچنین بین افراد بالغ با پدرانشان گرایش زیادی به ابراز فروتنی و تواضع مشاهده می شود. هنگام ملاقات با افراد مزبور از جای خود برمی خیزند، پاها را جفت می کنند، دست چپ را روی سینه می نهند و با خم کردن سر به جانب چپ اظهار تواضع می کنند. فرد عالی مقام نخست با تکان دادن آهسته سر جواب سلام را می دهد. این تنها شخص شاه است که چه در خانه و چه در خیابان بی حرکت باقی می ماند. در خیابان وقتی که اعلیحضرت شخصی را می بیند و می خواهد او را مورد تفقد قرار دهد یکی از فرانشانش را می فرستد تا از وی احوال پرسی کند و از مقصد گردشش اطلاع یابد. موقع ایستادن در مقابل افراد «عالیمقام»، باید صاف و بی حرکت ایستاد و فقط دست راست را روی دست چپ گذاشت و تا حد ممکن پاها را بی حرکت و جفت نگاه داشت و با صدای آهسته صحبت کرد و فاصله معینی را حفظ نمود. نشستن، سخن گفتن، و یا خندیدن بدون اجازه بی نزاکتی محسوب می شود. اگر کسی بخواهد حرفی بزند یا اظهار نظری کند معمولاً باید سخن خود را با این جمله آغاز کند «اجازه می فرمایید» و بکوشد که توقف فرد متشخص را بی جهت طولانی نکند. برای مثال پسران بزرگ در حضور پدر، و حتی پسرانی که دارای مقام و مرتبه ای عالی در جامعه هستند، به خود اجازه نمی دهند که بر روی زمین بنشینند، غذا بخورند، شراب بنوشند، سیگار بکشند یا ورق بازی کنند. چنین رفتاری نکوهیده و زشت تلقی می شود، و فرزندی که این رسم را نادیده بگیرد در نظر مردم خفیف خواهد شد.

ادب حکم می کند که بدون کسب اجازه قبلی به دیدار کسی نرفت، می بایست نخست بوسیله نامه یا با فرستادن خدمتکار روز و ساعت ملاقات را تعیین کرد. صاحبخانه در مقابل در ورودی به استقبال میهمان می شتابد و او را در بهترین مکان اتاق پذیرایی جای میدهد، با چای و شیرینی از وی پذیرایی می کند و در پایان ملاقات فنجان قهوه به میهمان تعارف می شود و این علامت پایان ملاقات است و نشان می دهد که میزبان بیش از این مایل به تصدیق اوقات میهمان نیست. قلیان را در صورتی که میهمان برخلاف سنت رایج در کشور، با خودش نیاورده باشد، نخست به وی تعارف می کنند او معمولاً فقط دو یا سه پک طولانی به آن می زند و سپس دوباره آن را به میزبان یا به یکی از میهمانان تعارف می کند. احیاناً اگر افراد متعددی در مجلس حضور داشته باشند پذیرایی بنا به تشخیص خدمتکار یا صاحبخانه، به ترتیب از افراد مهم تر و مسن تر آغاز می شود و به همان ترتیب ادامه می یابد تا به کم اهمیت ترین شخص حاضر در مجلس برسد. قبل از برخاستن و ترک مجلس باید با جملات مؤدبانه از میزبان اجازه مرخصی گرفت. در

حکیمانه بسیار غنی است و این خود از سطح بالای هوشمندی ایرانی حکایت می‌کند. اگرچه مطالعه اشعار شاعران و نویسندگان قدیمی ایران و در رأسشان سعدی خردمند که گفته‌هایش را معمولاً ضرب‌المثل می‌کنند، یا خواندن و حفظ آیات قرآن و اشعار و مثل‌های عربی برای همه میسر نیست، در عوض همه می‌توانند از گنجینه‌های امثال و حکم و حکایتها و ضرب‌المثل‌های عامیانه که پیدایششان را باید مدیون مردم عادی بود، سود برند. این ضرب‌المثل‌ها راهنمای مفیدی برای زندگی به شمار می‌روند و درک آنها برای همگان مقدور است. برای این که خواننده از ضرب‌المثل‌های ایرانی، اطلاعی داشته باشد در اینجا تعدادی از آنها را که خود گردآوری کرده‌ام ذکر می‌نمایم:

«دزد از خانه فقیر خجل آید بیرون»

«او چون ابر بهاری است» یعنی آمدنش آرزو می‌شود.

«یکی جو زر بیش از پنجاه من زور ارزش دارد»

«بهترین عذر پذیرفتن اشتباه است»

«هر چه از دوست رسد نیکوست»

«کسی که متاع شیرین می‌فروشد خریداران به سویش می‌شتابند»

«دهان سگ را با لقمه‌ای می‌بندند»

«آغاز خشم نفرت است و پایانش پشیمانی است»

«بی‌مایه فطیر است»

«سوراخ سوزن برای دو تا دوست جا دارد ولی برای دو تا دشمن تمام دنیا هم تنگ

است»

«وقتی بلبل ساکت می‌شود صدای خر بلند می‌گردد»

«سر نگهدار به آرزویش می‌رسد»

«از جان گذشته با قوی‌تر از خود درافتد»

«وقتی روز شد چراغ را خاموش می‌کنند»

«هر جا که پری باشد دیو هم هست»

«هیچ نوشی بدون نیش نیست»

«کسی که با کجاوه امید حرکت کند، همپالکی اش فقراست»

«هر که طاووس خواهد جور هندوستان کشد»

«عالم بی عمل زنبور بی عسل است»

«سیلی نقد بهتر از حلوای نسیه است»

مقابل ادعای میزبان که میهمان از ملاقات با وی خسته شده است، میهمان پاسخ می‌دهد که بالعکس نه اینکه از ملاقات وی خسته نشده بلکه خستگی اش رفع گردیده و بیش از حد لذت هم برده است. کار دیگری که انجامش واجب است، در آوردن کفش دم در اتاق و داخل شدن به اتاق با جوراب است. بدیهی است که کلاه را نباید از روی سر برداشت. عدم رعایت این رسم نوعی بی‌ادبی تلقی می‌شود.

در خانه ایرانی اصیل، میز و صندلی یافت نمی‌شود و میزبان و میهمانان همگی روی فرشهایی که بر زمین انداخته‌اند، دو زانو می‌نشینند. هنگام صحبت و گفت‌وگو که میزبان صمیمیتش به روابط میزبان و میهمان بستگی دارد، معمولاً جو شادمانه‌ای حاکم می‌شود، چه غالب ایرانیان افراد شوخ‌طبع و بذله‌گویی هستند و از شوخی و خنده خوششان می‌آید. آنان با بیان حکایت‌های شیرین و مطالب سرگرم‌کننده، مجلس را گرم می‌کنند و همواره برای نشان دادن ذوق و معلومات خود ابیاتی نیز از شعرای مشهور و غیر مشهور، چاشنی سخنانشان می‌کنند. اما در مجامعی که ناچارند با اروپاییان مراوده داشته باشند، ترجیح می‌دهند، به شیوه اروپاییان سخن بگویند و برای اینکه در خفا مورد تمسخر قرار نگیرند و افراد بی‌سوادی محسوب نشوند از استعمال پاره‌ای اصطلاحات زبان فارسی اجتناب می‌ورزند و می‌کوشند خود را با اوضاع اروپا و همینطور با شخصیت‌های تاریخی این قاره، آشنا نشان دهند. مثلاً هنگام ملاقاتهای دوستانه با آلمانی‌ها موضوع گفت‌وگو بیشتر روی قیصر ویلهلم و شاهزاده بیسمارک دور می‌زند. آنان را گردانندگان سیاست جهان میدانند و در مورد سن و سال، سلامتی و خانواده‌شان پرس و جو می‌نمایند و آرزو می‌کنند که خداوند به آنان طول عمر عطا کند. حتی المقدور از وارد شدن در مباحثی که از آن اطلاع ندارند اجتناب می‌ورزند و ترجیح می‌دهند ساکت بمانند تا این که ناآگاه جلوه نمایند. تمایل زیادی برای مباحثات فلسفی دارند و مسأله حس پیش‌گویی را با علاقه خاصی دنبال می‌کنند.

ایرانی ذاتاً به شادی و شادمانی گرایش دارد و با وجودی که خیلی زود در اثر حرفی ناخوشایند یا واقعه‌ای غم‌انگیز دلسرد و غمگین می‌شود، معیناً این حالت زیاد به دراز نمی‌کشد و به زودی در اثر تمایل فطری به خوشی و شادمانی، محفل گرم می‌شود و گفتگوی دوستانه دوباره از سر گرفته می‌شود. این موضوع که لذت‌طلبی و کامجویی از زندگی، غالباً آنان را به راههای تیره و تاری می‌کشاند و حتی ممکن است به مستی و بیخبری دائم نیز سوق دهد، در جای دیگری مطرح کرده‌ام.

زبان فارسی از حیث امثال و حکم، پند و اندرز و ضرب‌المثل‌های عامیانه و گفته‌های



«دست ما کوتاه و خرما بر نخیل»  
 «قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری»  
 «جواب ابلهان خاموشی است»  
 «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است»  
 «گندم‌نمای جو فروش»  
 «پوست خربزه به چه دردی می‌خورد؟ دورش بیانداز»  
 «آخرین کار سوختن و ساختن است»  
 «صلح دشمن چو جنگ دوست بود»  
 «صبر مفتاح کارها باشد»  
 «صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد»  
 «با یکدست نمی‌توان دو تا خربزه بلند کرد» «کس بر نداشته است به دستی دو خربزه»  
 «عمر بشر کوتاه و آرزوهایش بلند»  
 «آرزو سرمایه مفلس است»  
 «دیوانه سنگی درون چاه می‌اندازد که صد تا عاقل هم نمی‌توانند آن را در بیاورند»  
 «ملا شدن چه آسان انسان شدن چه مشکل»  
 «دلاک روی سر بچه یتیم دلاکی می‌آموزد»  
 «دشمن دانا به از نادان دوست»  
 «با طنابی که سرش دست دیگری است به درون چاه نرو»  
 «آب با غربال پیمودن»  
 «طلای ما مس شد»  
 «طلا حرف نمی‌زند» یعنی بسادگی پنهان می‌شود  
 «آهن سرد کوفتن»  
 «کاسه گرم‌تر از آتش»  
 «زن تا زایید دلبر است و چون زاید مادر است»  
 «خر خفته جو نمی‌خورد»  
 «با دست شکسته کار می‌کنند ولی با دل شکسته نه» یا [دست شکسته بکار میرود و دل شکسته بکار نمی‌رود]  
 «جلوی آب را باید از سرچشمه گرفت»

«کسی که غسل می‌برد انگشتش را می‌لیسد»  
 «در جنگ حلوا پخش نمی‌کنند»  
 «آخر گذر پوست به دباغخانه می‌افتد»  
 «هیزم تر فروختن» به معنای بدجنسی کردن  
 «نان ما حلوا شد»  
 «در غربت عاقلها هم کور هستند»  
 «مار در آستین پروردن» یعنی به دشمن یا آدم قدرناشناس کمک کردن  
 «آب خوردن و کوزه را شکستن» به معنای قدرناشناسی کردن  
 «پنبه در گوش کردن»  
 «آب در هاون کوبیدن» به معنای کار بیهوده کردن  
 «بی چشم و رو» به افراد وقیح گفته می‌شود  
 «بدون سطل آب خوردن» یعنی مستقل بودن.  
 «انتظار بدتر از مرگ است»  
 «پرده‌ام دریده شد» یا «مشتم وا شد» یعنی رسوا شدم  
 «طشتم از بام افتاد» یعنی رسوا شدم یا رازم فاش شد  
 «کلام الملوک، ملوک الکلام»  
 «به آخر خط رسیدن»  
 «گشاده‌دست» یعنی با سخاوت

امروزه نثر فارسی، یعنی آن نثری که در کتابها، مطبوعات، نامه‌ها و نوشته‌های دیگر به کار می‌رود، هم از حیث ظاهر و هم از حیث محتوی زیبایی گذشته را ندارد و ایرانیان اندکی وجود دارند که در زمینه نثر از سبک والایی برخوردار باشند. نوشتن جملات مطول و پرطمطراق با عناوین و تشبیهات توخالی، تکرار جناسهای بی‌معنی، که بدون جدا کردن جملات توسط ویرگول به دنبال هم می‌آیند و فهم محتوی را دشوار می‌سازد از ویژگیهای نثر فارسی معاصر است. محتوای یک نامه فارسی را که در بیست جمله ریز و به هم چسبیده نوشته شده می‌توان در سه یا چهار جمله کوتاه، به هر یک از زبان‌های اروپایی بیان کرد. علاوه بر این باید در نظر داشت که در خط فارسی، که اساس آن را الفبای عربی تشکیل داده حروف را چسبیده به هم می‌نویسند، و تفاوت سه یا چهار حرف الفبا را فقط یک نقطه یا یک علامت کوچک مشخص می‌کند. به علاوه از به کار بردن علائم حروف صدادار خودداری می‌شود. به کرات می‌بینیم که آخرین حرف یک

کلمه از آن جدا شده و در بالای اولین حرف کلمه بعدی نوشته شده است. پاره‌ای از میرزاها در به کار بردن این رسم الخط ناخوانا افراط می‌کنند و حتی پنج شش کلمه آخر یک سطر را ریز به هم فشرده و بالای هم مینویسند و آن را تا نزدیک سطر فوقانی بالا می‌برند. در چنین مواردی اگر فرد با خط و زبان فارسی آشنایی کامل نداشته باشد، خواندن خط و درک مطالب نوشته شده برایش فوق‌العاده دشوار می‌شود. ترجمه تحت‌اللفظی نامه‌های فارسی به هر یک از زبان‌های اروپایی امری بیهوده و ناممکن است.

ایرانیان هم چون ما اروپاییان خطوط مختلفی دارند. اما در آثار چاپی و نامه‌ها از چهار نوع خط بیشتر استفاده می‌شود. خط نسخ غالباً برای نوشتن قرآن و آثار مذهبی به کار می‌رود خط تعلیق در آثار لیتوگرافیک استعمال می‌شود و از خط نستعلیق و بیش از آن از خط شکسته برای نوشتن نامه‌های رسمی و غیررسمی و مکاتبات اداری استفاده می‌شود. بویژه تماشای نامه‌ای که به خط شکسته نوشته شده، حتی در نظر ناآشنایان به هنر خطاطی هم احساس دلپذیری برمی‌انگیزد چه رسد به خطاطان که بیشک آن را خطی فوق‌العاده خوش و زیبا تلقی می‌کنند. از این رو میرزای ایرانی برای نوشتن صفحه‌ای یک ساعت وقت صرف می‌کند. حال آنکه یک اروپایی در عرض پنج دقیقه این کار را انجام می‌دهد. ایرانیان امروز هم چون ایرانیان قدیم به خط خوب بسیار ارج می‌نهند و برای به دست آوردن نمونه‌های خط استادان قدیمی مبالغ کلانی می‌پردازند. هنوز هم در میان حکاکان و مهرسازان ایران کسانی هستند که استاد خطاطی و خوش‌نویسی به شمار می‌روند و برای آثار هنریشان دستمزدهای کلانی می‌گیرند.

ایرانیان برای نوشتن از نوعی نی درون تهی و تراشیده شده و یک نوع مرکب غلیظ و پردوام که روغن گردو یکی از ترکیبات اصلیش به شمار می‌رود، استفاده می‌کنند، معمولاً نامه‌نگاران برای اینکه بتوانند مستقیم بنویسند، نخست صفحه کاغذ را با مداد خط‌کشی می‌کنند و بعد آن را بر کف دست چپ گذاشته و با قلم نی از راست به چپ حروف را روی آن می‌نویسند. نامه‌ها امضا ندارند بلکه مهر فرستنده در پای آنها نقش بسته است. غالباً عنوان مهرها نام صاحب مهر را با مطلب شاعرانه‌ای ارائه می‌کند برای مثال: «خدایا، غنچه امیدواری بنده‌ات احمد را بگشا» یا مثلاً سجع مهر بزرگ و رسمی شاه فعلی ایران این بیت است «تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت» برای درک معنی این شعر، باید در نظر داشت که بنا بر عقیده مسلمانان، دنیا بر پشت یک ماهی بزرگ قرار گرفته است. مثلاً یکی از شعرا درباره‌ی دوری

از معشوقش می‌گوید: «میان من و ماهم (یارم) از ماه تا ماهی فاصله افتاده است» هنگامی که یک فرد عادی نامه‌ای را به شخص عالی‌مقامی تحویل می‌دهد بنا به رسم رایج، نامه را در کف دستهایش گذاشته و با تواضع و هر دو را با یک میزان جلو برده و می‌گوید «عرضی دارم» و نامه را به شخص مزبور می‌دهد. در ایران نامه زیاد نوشته می‌شود و به این ضرب‌المثل کثیرالاستعمال عربی که می‌گوید «المکاتبة نصف الملاقات»<sup>۳۳</sup> واقعاً باور دارند. نامه‌ها و مکاتبات گوناگون، هر یک دارای نام خاصی هستند. مثلاً به نوشته یک پادشاه به پادشاهی دیگر، «نامه» می‌گویند، به دستور پادشاه «فرمان» گفته می‌شود، «رقم» نامه شاهزادگان، «تعلیقه» نامه یک وزیر یا یک مافوق است که به زیردستانش نوشته شده، «شرح رسمی» [؟] «<sup>۳۴</sup> اطلاعیه رسمی است، «احضارنامه» همان احضاریه است و «اعتمادنامه» استوارنامه می‌باشد و «مراسله» به معنی نامه دوستانه است. «ضریعه» نامه‌ای است که به یک شخص عالی‌مقام نوشته می‌شود، به آن «عریضه» هم می‌گویند، «قبض» یعنی رسید و به پاسپورت ضمناً «تذکره» می‌گویند.

ایرانیان در کنار صفات و خلق و خوی پسندیده نقاط ضعفی هم دارند که معمولاً از نظر سیاحان و کلاً از دید یک ناظر تیزبین بی‌طرف نمی‌تواند مخفی بماند و زندگی فرنگیانی را که مدتی طولانی در سرزمین آفتاب اقامت داشته‌اند غالباً تلخ ساخته است. ایرانی، به عقیده خودش، برگزیده‌ترین قوم روی زمین است و کشورش نیز زیباترین کشور دنیاست، و با وجودی که کم‌کم به این نتیجه رسیده که فرنگستان هم از حیث داشتن افراد متمدن و مناظر طبیعی هیچ کم و کسری ندارد، معهذاً پیشداوریهای موجود باعث می‌شود که از هر نوع مقایسه‌ای که به زیان کشورش تمام شود، اجتناب ورزد. افراد عالی مقام که احساس برتری و خودبزرگ‌بینی با وجودشان عجین شده رفتارشان با زیردستان بی‌اندازه متکبرانه است. رفتار افراد زیردست به قدری فروتنانه و تملق‌آمیز است که اغلب به مرز دورویی و تزویر می‌رسد. ناسپاسی نسبت به شخص نیکوکاری که مقامش را از دست داده صفت ناپسند دیگری است که زیاد دیده می‌شود. هر چند باید پذیرفت که این صفت نکوهیده مختص ایرانیان نیست و در سراسر مشرق زمین به چشم می‌خورد. خود را از همگنان خویش برتر شمردن، غالباً باعث می‌شود که ایرانیان حتی در مواردی که مطالبی کاملاً واضح و مبرهن است باز از پذیرش آن خودداری کنند و به

۳۳ نامه‌نویسی نیمی از دیدار است. مترجم

۳۴ در اصل به این صورت ضبط شده است: Scherch = Risman

محترم دربار ایران را که فرد بسیار ثروتمندی نیز هست می‌شناسم که دستور داده هر روز در منزلش برای تعداد دوست نفر کارمند و ارباب رجوع ناهار نسبتاً گرانقیمتی تهیه کنند<sup>۳</sup>. از طرفی دیگر خست و تنگ‌نظری در کلیه معاملات و امور مالی مشاهده می‌شود. فروشنده قبل از آنکه مبلغی را دریافت کند، سکه‌ها را با انگشتان خود آزمایش می‌کند و در مقابل چشمان خریدار سکه‌ها را روی سنگ مرمری می‌اندازد تا از اصالتشان اطمینان حاصل نماید.

پول‌دوستی امریست همگانی و همه می‌خواهند در عرض مدت کوتاهی ثروتمند شوند و پول کلانی به چنگ آورند. برای به دست آوردن پول دست به هر کاری می‌زنند از فریب و نیرنگ و حقه‌بازی گرفته تا دزدیهای کوچک و بزرگ، تنها می‌کوشند دزدیهایشان کشف نشود. لذا همواره نقشه‌های ماهرانه‌ای برای این کار می‌کشند برای مثال پیشخدمت خانه برای ربودن شیء که روی میز تحریر اربابش قرار دارد و مورد علاقه اوست هیچگاه بدون نقشه مرتکب این عمل نمی‌شود. وی روز اول شیء مورد نظر را از جای اصلیش برداشته و جای دیگر می‌گذارد، روز بعد آن را در زیر کاغذها یا زیر کتابها جای می‌دهد، روز سوم بالای بخاری، روز چهارم بالای گنجه و به همین ترتیب پیوسته جایش را تغییر می‌دهد. وقتی کاملاً اطمینان یافت که اربابش، مدت یک هفته، از فقدان شیء مزبور اطلاع نیافته، آنوقت آن را با خیال راحت در جیب خود گذاشته و به خانه می‌برد و سپس ادعا می‌کند که شیء مفقود شده را هفته‌هاست که ندیده است.

بازرگانان که در گذشته در کنار سربازان و کاروان‌سالاران و چارواداران جزو درست‌ترین و قابل‌اعتمادترین طبقات جامعه محسوب می‌شدند، امروزه در اثر کارهای اشتباه‌آمیز خود، حسن شهرتشان را تا اندازه‌ای از دست داده‌اند. پس از تحقیق و بررسی شخصی، در حجره‌ها و دکان‌های بازرگانان بزرگ و کوچک، به این نتیجه رسیده‌ام که وسایل اندازه‌گیری و اوزان آنها با هم متفاوت است. اوزان عده‌ای با اوزان رسمی و دولتی یکسان و اوزان عده‌ای دیگر از اندازه‌های رسمی بیشتر است. عده‌ای از ایرانیان که دست اندر کار بازرگانی بودند، می‌گفتند که وزن بیشتر به این دلیل به کار می‌رود که بتوانند با همسایه به رقابت برخیزند و مسأله را به این شکل جبران می‌کنند که از مرغوبیت جنس می‌کاهند. وقتی این واقعیت را در نظر می‌گیریم که هر ایالت، هر شهر و هر ناحیه‌ای اوزان و اندازه‌های خاصی برای خود دارد و حتی اوزان و اندازه‌ها در تهران

۳ به احتمال زیاد این شخص میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان بوده است. مترجم

نقیضه‌گویی پردازند و روی ادعای غلط خود پافشاری کنند. برای مثال وقتی صحبت از فواره‌ای در اروپا پیش می‌آید که یکصد پا به هوا می‌جهد، یا این که وقتی این واقعیت محض را بیان می‌کنیم که اگر سنگی را به زمین بیندازیم به سوی مرکز زمین می‌رود، ایرانی ناباورانه سرش را تکان می‌دهد و می‌کوشد ثابت کند که در این مورد ما قوانین طبیعت را درست درک نکرده‌ایم.

ایرانی می‌کوشد که به رفتار و ظاهر خود حالت فرد معروف و متشخصی بدهد. لباسهای گرانقیمت به تن می‌کند و خود را با جواهرات و زیورآلات ایرانی و اروپایی می‌آراید. انگشتری فیروزه (فیروزه‌های کروی شکل گران‌تر از فیروزه‌های مسطح هستند) یا قوت سرخ سیلان یا برلیان به دست می‌کند، آنچه هرگز فراموش نمی‌شود ساعت طلاست که با تظاهر و خودنمایی نشان داده می‌شود. هر چند از نظرگاه اسلامی طلا دارای نیروی شیطانی است و اشیاء و زیورآلات طلایی را هنگام نماز خواندن از خود دور می‌کنند، معهداً اغلب ایرانیان زیورآلات طلایی را بر نقره‌ای ترجیح می‌دهند و در این خصوص به قوانین مذهبی وقعی نمی‌نهند. آنان برای پاره‌ای از سنگهای قیمتی نیرو و صفات اعجاب‌انگیزی قائلند. مثلاً پایداری و افزایش رنگ آبی فیروزه‌ای را که هدیه گرفته‌اند، با پابرجایی و افزایش محبت هدیه‌کننده آن مرتبط می‌دانند و پدیدن رنگ آن را بالعکس نشانه کاهش مهر و محبت شخص اهداکننده تلقی می‌کنند. در مورد به اصطلاح عین‌الهر (چشم گربه) گفته می‌شود که از ابتلا به بعضی از بیماریها جلوگیری می‌کند.

افراد عادی که امکان خرید پارچه‌های گرانبها را از قبیل شال کشمیر و غیره ندارند، از پارچه‌های ارزان‌قیمت نظیر چیت و کریاس استفاده می‌کنند و معمولاً روشن‌ترین و زنده‌ترین رنگها را برمیگزینند. سرداریهای زرد گوگردی یا سبز سیر بسیار مورد علاقه است. به علاوه عادت عجیبی هم در میان عده‌ای رواج دارد و آن این است که لباس نو را روی لباس یا بهتر است بگوییم روی لباسهای کهنه می‌پوشند. یک عصای باریک سر و وضع و ظاهر فرد را تکمیل می‌کند و نشان می‌دهد که با فرد متشخصی سروکار داریم.

سخت‌و و بلندنظری ایرانی فطری است، هر چند گاهی اوقات این سخت‌و به دلایل خاصی انجام می‌شود. اصولاً ایرانیان مایلند که محترم و بلندنظر جلوه کنند و به قول معروف گدابازی در نیاورند. از این لحاظ، به اروپاییان تازه به دوران رسیده‌ای می‌مانند که به دلایل مشابه، مبادرت به ولخرجیهای بی‌حساب می‌کنند. میهمان‌نوازی ایرانیان واقعی است و در این کار هیچ منظور خاصی را دنبال نمی‌کنند. مثلاً یکی از عالی‌مقامان

با روستاهای اطرافش فرق می‌کند، درمی‌یابیم که چه هرج و مرجی در معاملات تجاری حکم فرماست. حتی سکه‌های رایج که ضرب آن را به مبلغ ۲۵ هزار تومان در سال اجاره داده‌اند، در اثر اختلاط روزافزون با فلزهای بی‌ارزش وضع مالی بی‌ثباتی را پدید آورده است که باید آن را واقعاً فاجعه‌آمیز نامید. در سال ۱۸۶۱ میلادی، ارزش یک تومان تقریباً معادل یک دوکات اتریشی بود و یک دهم آن، یعنی یک سکه نقره یک قرانی حدود ۹۵ فینگ می‌ارزید. پس از فراخواندن گروهی متخصص ضرب سکه اتریشی به تهران؛ سیستم پول ایران براساس سیستم پولی فرانسه تغییر یافت و ارزش یک قران معادل یک فرانک فرانسه یا ۸۰ فینگ تعیین شد. متأسفانه پس از مراجعت متخصصان اتریشی، عیار سکه‌ها را بد تشخیص دادند و سکه‌ها را دوباره به صورت دلخواه ضرب کردند. طلا و نقره را جمع کردند و سال به سال عیار تعیین شده را با اختلاط فلزهای کم بها پایین آوردند به طوری که اکنون کار به جایی رسیده که ارزش یک قران حول و حوش ۶۵ فینگ نوسان می‌کند. از این رو معامله با تومان، کاری بسیار مخاطره‌آمیز شده است. لذا دول خارجی که برای خرید کالا یا استخدام کارشناس با دولت ایران قرار داد می‌بندند ناچارند پرداختها را بر پایه ارزهای خارجی بگذارند. برای امتحان سکه‌های نقره ایران کافی است چند بار آنها را لمس کنید تا انگشتانتان با لایه سیاه رنگی پوشیده شود.

همانگونه که ایرانیان بجز عده معدودی، می‌کوشند تا در مقابل دیگران ظاهری آراسته و پیراسته و رفتاری مؤدبانه و متین داشته باشند و به طور کلی افرادی قابل اعتماد جلوه کنند، به همان اندازه در ورای این ظاهر شریف نوعی تزویر و دورویی پنهان شده به طوری که گفتن دروغ‌های به اصطلاح بی‌ضرر که در اروپا کتاب قطوری درباره‌اش نوشته شده امری عادی است. اجتناب از بیان حقیقت و ابراز شجاعانه نظریات خویش یکی دیگر از صفات ناپسندی است که هنگام معاشرت با آنان احساس می‌شود.

در زمینه مذهب نیز همین حفظ ظاهر مشاهده می‌شود، همه می‌کوشند بیش از آنچه واقعاً هستند مؤمن و مقدس جلوه کنند و با اجرای دقیق احکام مذهبی چون نماز و روزه و سایر فرایض دینی شیعه‌ای متعصب و پرهیزگار در جامعه شناخته شوند.

عده‌ای به فرقه‌های متعدد مذهبی پیوسته‌اند و از نظریات و تعالیم مراد طریقت خود پیروی می‌کنند، عده‌ای دیگر در خفی عقایدی دارند که اغلب به مرز آتئیسم می‌رسد. کتب ممنوعه نظیر کتب باب، بنیانگذار فرقه‌ای که پیروانش مدتها تحت تعقیب بودند در پنهان خوانده می‌شوند، یا این که عده‌ای به مطالعه رباعیات خیام شاعر و فیلسوف نامی ایران

روی می‌آورند، غزلیات عاشقانه و جاودان حافظ را گونه دیگری تعبیر می‌کنند و با لذت شراب می‌نوشند.

هر چند افکار روشنگرانه تا به حال در فکر هزاران نفر رسوخ کرده و نزد تمام اقشار جامعه و حتی در بین درویشان تخم شک و تردید نسبت به خرافات را کاشته است، لیکن از طرفی دیگر می‌بینیم که اعتقاد به موهومات و خرافات هنوز، حتی در نزد روشنفکرترین افراد جامعه هم، به اندازه‌ای باورنکردنی رواج دارد. همانطور که قبلاً متذکر شدم، ایرانیان با دیوان حافظ فال می‌گیرند. قبل از آنکه دیوان حافظ را بکشایند، این جمله را بر زبان می‌آورند: «ای حافظ شیرازی تو کاشف هر رازی، بیا و فال مرا بگو!» آنان رویدادها و برخوردهای عادی در خانه و خیابان را به عنوان علائم هشداردهنده تلقی می‌کنند و همچنین تصور می‌کنند که از وضع قرار گرفتن ستارگان می‌توان سرنوشت افراد را پیشگویی کرد و از نتیجه کاری که یکساعت دیگر قصد انجامش را دارند آگاه شد بازار تنجیم و طالع‌بینی در ایران همچون اروپای قرون وسطی بسیار گرم است و حتی شاه ایران نیز از آن روی‌گردان نیست. منجم دربار یا «منجم‌باشی» همیشه حاضر و آماده است تا با محاسبه طالع و دیدن وضع قرار گرفتن سیاره‌ها، نتیجه خوب یا بد سفرها و سایر اقدامات شاه را پیشگویی کند. حتی زمان یک ملاقات ساده هم در ارتباط با وضع قرار گرفتن سیاره‌ها تعیین می‌شود. هر چند در مورد منجم دربار، نمی‌توان ادعا کرد که منجم دقیق و خوبی است، زیرا گفته‌اند که وی در محاسبه روز و ساعت آخرین عبور زهره از مقابل خورشید اندکی عجله به خرج داده و زمان این رویداد را بیست و چهار ساعت زودتر از ساعت واقعی تعیین کرده است.

هنوز هم چون زمانهای قدیم در ایران و سایر ممالک شرقی می‌کوشند شروع ساختن خانه، قصر یا شهرها را با طالعی که آن را سعد تشخیص داده‌اند، همزمان نمایند. مثلاً نام شهر قاهره، از واژه قاهر به معنی پیروز که نزد اعراب لقب سیاره مریخ است، اخذ شده، چرا که در ساعتی که شروع به بنای باروی آن کردند، این سیاره از خط‌الرأس محل عبور می‌کرده است، یا در مورد شهر همدان که همان اکباتان باستان است، می‌گویند که جمشید پیشدادی آن را به طالع حمل بنا کرده است.

اعتقاد به تأثیر نیک و بد سیاره‌ها بر کارهای انسان چندان بی‌زیان هم نیست. زیرا به کرات دیده شده که نحوست این سیاره‌ها برای پیروان این نظریه خسارات مالی و جانی به همراه داشته است. برای مثال در سال ۱۶۶۸ میلادی که ایرانیان قصد داشتند، نیروی دریایی خود را در دریای خزر به آب اندازند تا قزاقهایی را که ساحل‌نشینان را مورد قتل

و غارت قرار داده بودند، از کشورشان بیرون کنند، یک ماه تمام تعلق ورزیدند، صرفاً بدین علت که ماه در برج عقرب بود. هر چه ساحل‌نشینان بیچاره تقاضای کمک می‌کردند، این پاسخ خونسردانه را می‌شنیدند که: «قمر در عقرب است» و در چنین اوضاعی شروع هیچ کاری صلاح نیست، لذا در این مدت باید از هر اقدامی اجتناب کرد. قزاقها بدون اینکه که با مانعی مواجه شوند، همچنان به قتل و غارت اهالی ادامه دادند. از این رو باید گفت که در آن سال بودن ماه در برج عقرب واقعاً برای اهالی محل توأم با نحوست بود.

تقویم ایرانی که هر ساله قبل از عید نوروز به تعداد زیاد و به قطع‌های مختلف چاپ و منتشر می‌شود و در کتابفروشی‌ها به فروش می‌رسد، از این حیث واقعاً تکمیل است. در این تقویم‌ها در کنار روزهای سعد و نحس، معین شده است که چه روزهایی باید به حمام رفت، چه موقع باید ناخن گرفت، چه روزی باید ازدواج کرد یا چه روزی باید اسب خرید یا معاملات دیگری انجام داد. یکی از روزهای بسیار نحس سال، روز سیزدهم ماه فروردین است. این روز در سال ۱۸۸۵ میلادی مطابق با اول آوریل بود. ایرانیان معتقدند که در این روز که به آن «سیزده بدر» می‌گویند، نباید در خانه ماند، چون ممکن است، نحوست آن دامنگیر ساکنان خانه شود. لذا، مردوزن، کوچک و بزرگ، پیر و جوان، پیاده و سواره با کالسکه و درشکه از دروازه‌های شهرها و روستاها خارج شده و به صحرا می‌روند تا این روز را در هوای آزاد و زیر سقف آسمان بگذرانند. در این روز نباید ناراحت بود بلکه باید خوش گذراند تا اینکه دیوهایی که در خانه هستند بهانه‌ای برای آسیب رساندن به صاحبخانه و اعضای خانواده‌اش نداشته باشند. اعراب نیز این روز را می‌شناسند و آن را «شم‌النسیم» یا «شم‌الخوا» می‌نامند. شهرنشینان و روستاییان به بیابان یا به کشتزارهای اطراف شهرها یا روستاها می‌روند و دسته‌دسته، روی زمین، دور هم می‌نشینند، غذا می‌خورند، چای و قهوه می‌نوشند، قلبان می‌کشند و بایکدیگر گپ می‌زنند و خلاصه تمام روز را خوش می‌گذرانند، تا خورشید غروب کند و مراجعت به خانه میسر شود. ایرانیان و اعراب هم در این ایام تخم مرغ پخته‌ها را تزئین می‌کنند یا به رنگ زرین در می‌آورند و می‌فروشند، این رسم انسان را به یاد تخم مرغهای عید پاک ما اروپاییان می‌اندازد. یکی دیگر از روزهای نحس، آخرین چهارشنبه‌ماه صفر است که به آن «چهارشنبه‌نحس» می‌گویند و ایرانیان معتقدند که این روز نحس‌ترین روز سال است. غیر از این چهارشنبه، سایر چهارشنبه‌های این ماه سعد است. به علاوه چهارشنبه یکی از روزهای خوب هفته است و علتش هم این است که می‌گویند، خداوند در روز چهارشنبه نور را آفرید.

در کوجه‌های شهرها و روستاهای ایران، مردان و زنان پیری را مشاهده می‌کنیم که روی زمین نشسته و مردم را برای گرفتن فال دعوت می‌کنند. اینان فالگیرانی هستند که از روی خطوط کف دست، یا با استفاده از شن (رمل) و مقداری صدف یا بوسیله طاس و ورق، آینده و سرنوشت فرد را پیشگویی می‌کنند و در صورت لزوم چند برگ زیره یا چیزهای دیگر جهت قوت قلب به آدم‌های ترسو می‌دهند. تعبیر خواب نیز بازار گرمی دارد و حتی کتب مصوری هست که در این زمینه به افراد یاری می‌رساند. ملاحظه می‌کنید که در این خصوص هم ایران به هیچ وجه از فرنگستان عقب نیست، تنها این تفاوت وجود دارد که در این کشور این قبیل کارها به طور علنی و در مقابل دیدگان مقامات رسمی و مراجع قانونی صورت می‌گیرد.

مردم عادی در ایران هنوز هم به سحر و جادو و وجود جن و پری و دیو و غول اعتقاد دارند و در مورد آنها داستانهای عجیب و غریبی حکایت می‌کنند و نسبت به صحت این حکایات هیچ شکمی به خود راه نمی‌دهند و اعتقادشان توسط نقالان کوچک و بازار که داستانهای پر از سحر و افسون و مربوط به دیوهای شاهنامه و اسکندرنامه، طوطی‌نامه و سایر قصص را حکایت می‌کنند تقویت می‌شود. اصولاً اطلاعات اینان در مورد شکل و شمایل موجودات افسانه‌ای به مراتب از میرزاهای تحصیل‌کرده بیشتر است.

مردم در سرزمین ایران، مثل سایر ممالک مشرق زمین، برای طلسم و تعویذ، اهمیت بسزایی قائلند و معتقدند که به همراه داشتن تعویذ تأثیر به اصطلاح «چشم‌زخم» را خنثی می‌کند. معمولاً روی یک قطعه کاغذ یا پارچه، آیاتی از قرآن را با نقوش اسرارآمیزی می‌نویسند و آن را درون کیسه چرمینی دوخته و به بازو یا گردن یا قسمت دیگری از بدن خود می‌بندند. کودکان و بزرگسالان، اسبها، قاطرها، الاغها، شترها و حتی بعضی از گربه‌ها دارای این گونه تعویذها هستند این طلسم‌ها را معمولاً همراه با ریسمانی از مهره‌های رنگین به گردن حیوانات می‌بندند پاره‌ای از سنگها هم به عنوان وسیله تدافعی در مقابل «چشم‌زخم» مورد استفاده قرار می‌گیرند در این خصوص می‌توان از سنگ Nephrit و Koralin نام برد.

در اینجا لازم است به مطلبی اشاره کنم، غالباً در اروپا تصور می‌شود اهالی مشرق‌زمین افراد بی‌اندازه سخاوتمندی هستند و به محض این که از شیئی که در تملکشان است تعریف کنیم، آن را به ما می‌بخشند. این عقیده از پایه غلط است و بر عدم اطلاع بر باورها و طرز تفکر مشرق‌زمینیان استوار می‌باشد. فرنگی وقتی چشمش به شیء قشنگی افتاد، بی‌اختیار می‌گوید «چه زیبا» و به این وسیله عقیده‌اش را درباره آن

جایی که به چشم می‌خورد، وصله رنگینی بدوزند یا این که عمداً در آن جا شکاف کوچکی ایجاد کنند. در این مورد ما اروپاییان هم اقدامات مشابهی انجام می‌دهیم. بعضی از کسانی که خانه می‌سازند، نظر به عقاید خرافی، آخرین آجر را کار نمی‌گذارند، و یا این که به جای آن یک آجر قدیمی نصب می‌کنند، تا این که خانه‌شان از بلا مصون بماند. ما هم برای جلوگیری از چشم‌زخم و تأثیر سحر و جادو، وسایل خاص خود را داریم، مثل گذاشتن نعل اسب بر در ورودی خانه و غیره و از این جهت نباید از شرقی‌ها به خاطر اعتقاداتشان ایراد بگیریم و یا اینکه خدای نکرده آنان را مورد تمسخر قرار دهیم. ریشه بسیاری از باورها و اعمال خرافی ایرانیان به زمانی بازمی‌گردد که آنان زرتشتی بودند و نور و آتش و خورشید را گرمی می‌داشتند و برایشان قربانی می‌کردند و هر مز نماینده خیرها و خوبی‌ها و اهریمن نماینده شرها و پلیدیها بود ابراز عشق و علاقه ایرانیان کنونی به نور که در ایام نوروز با افروختن هزاران هزار شمع و روشن کردن چراغهای قصرها و خانه‌ها و خیابانها و بازارها تجلی می‌یابد نینداختن آب دهان بر آتش، نقاره زدن به هنگام غروب آفتاب که نوعی وداع با خورشید است، گرمی داشتن اسب و بست نشستن در طویله، محل نگهداری این حیوان نجیب رسم قربانی کردن حیوانات هنگام مراجعت از سفر، و بسیاری از آداب و رسوم دیگر، یادگار زمانهای بسیار دور و خرافات رایج در آن ایام است.

به همان اندازه که ایرانیان در مواقع عادی متین و مؤدب هستند، به همان اندازه می‌توانند هنگامی که ضرورت ایجاد کند خشن و بی‌ادب باشند، خصوصاً وقتی پای یک خدمتکار خطاکار یا فردی فروتر از خودشان به میان می‌آید. در این موقع رکیک‌ترین و زننده‌ترین دشنامها نثار طرف می‌شود. دشنامهایی که ترجمه آنها به هیچ یک از زبانهای اروپایی، مقدور نیست. «پدر سوخته، حرامزاده!» یا «پدرسگ، مرده شور ببردت، شپشو، روسیاه، ...» ناسزاهایی است که در مقابل دشنامهای زشت و رکیک دیگر که بیشتر به پدر و مادر مربوط است، نسبتاً ملایم‌ترند. در مقابل این‌ها، اصطلاحات محبت‌آمیزی دارند مانند «ای چشم و چراغم، نور دیده‌ام، روح و روانم، جان جانم، جان دلم، تاج سرم» که هنگام ابراز محبت به عزیزانشان بر زبان می‌آورند.

در کوچه و بازار به کرات شاهد مشاجراتی بوده‌ام که به گلاویز شدن و کتک‌کاریهای خشونت‌آمیز و به کار بردن کارد و قمه انجامیده است. در بیشتر موارد علت اصلی نزاع پول است که گهگاه به قتل یکی از طرفین منجر میشود. لوطی‌ها که به رهبرشان لوطی‌باشی می‌گویند، اشخاص ولگردی هستند که بیش از همه در شهرهای بزرگ ایجاد

شیء ابراز می‌دارد. لیکن این جمله در زبان شرقی بیانگر آرزوی نهفته شخص برای تملک آن شیء تلقی می‌شود. خلاصه آنان بر این عقیده‌اند که چشم دارای قدرتی آسیب‌رساننده است که وقتی روی شیئی متمرکز شد، ممکن است برای صاحبش مصیبت به همراه بیاورد. به این دلیل آنان ترجیح می‌دهند که شیئی مزبور را هر چه زودتر از خود دور کنند تا این که از آسیبی که ممکن است به آنان برسد، مصون بمانند. لذا سخاوت آنان گاهی اوقات از این مطلب ناشی می‌شود. در نظر شرقی می‌توان هر شخصی یا هر شیئی را زیبا نامید، لیکن مستقیماً نباید به آن اشاره کرد و از آن تعریف نمود بلکه باید ستایش را متوجه صاحبش کرد تا اینکه از چشم زخم و پیامدهایش جلوگیری شود.

از این رو درباره یک دختر بچه زیبا باید گفت که «آفرین بر درختی که چنین میوه‌ای عمل آورده است!» یا اینکه «خدا به مادرش ببخشد!» درباره یک گل زیبا «بنام به پروردگار!» یا «جل الخالق!» و درباره یک فرش قشنگ یا یک شیئی نفیس «آفرین بر استاد!» اما فرمول کلی که برای جلوگیری از چشم‌زخم به کار می‌رود، کلمه «ماشاءالله» است. خلاصه در مقابل «چه زیبا» یا «چه قشنگ» ما اروپاییان عبارات متعددی دارند که به اقتضای زمان و مکان یکی از آنها را به کار می‌برند.

به یاد دارم که زمانی در یکی از خیابانهای پررفت‌وآمد شهر قاهره با اسب گردش می‌کردم؛ به عربی برخوردارم که شتری را که بارش کوزه‌های بزرگ بود، به دنبال می‌کشید. یک اروپایی که اتفاقاً از آنجا می‌گذشت، رو به او کرد و گفت: «چه کوزه‌های قشنگی داری!» مرد عرب چهره درهم کشید و از این حرف هیچ خوشش نیامد. از بخت بد چند قدم آنسوتر شتر سکندری خورد و قسمت اعظم کوزه‌هایش شکست. صاحب کوزه‌ها با صدای بلند به اعتراض پرداخت و فرد اروپایی را به خاطر حسادت و چشم‌زدن کالاهایش مقصر دانست و مدعی شد که اگر او کلمه «ماشاءالله» را به کار برده بود هرگز این بلا بر سرش نمی‌آمد. گو این که عده‌ای از ما اروپاییان هم بدین‌گونه خرافات باور داریم. مثلاً در آلمان هم بسیاری از افراد از اینکه از سلامتی و تندرستی‌شان تعریف کنند، ناراحت می‌شوند. این اشخاص بیدرنگ می‌گویند «ناپایدارش نکند!» یا اینکه سه بار آهسته در دل می‌گویند «پایدار بماند!» یا اینکه دست خود را مشت کرده و انگشت شست را میان سایر انگشتان گرفته و به کف دست فشار می‌دهند.

البته شرقی‌ها برای جلوگیری از تأثیر چشم‌زخم، وسایل پیش‌گیرنده دیگری هم دارند. مثلاً افراد باهوش و محتاط، هیچ وقت فراموش نمی‌کنند که روی قبای نو خود، در

ناامنی می‌کنند و مردم عادی حتی‌المقدور می‌کوشند، در سر راهشان قرار نگیرند و برخورداردی با آنان نداشته باشند.

ادارهٔ نظمیۀ تهران که فعلاً توسط یک صاحب منصب اتریشی<sup>۳</sup> ایتالیایی الاصل اداره می‌شود، در خصوص تحت نظر گرفتن و زندانی کردن این افراد شرور و لجام گسیخته کار زیادی به عهده دارد. قراولخانه‌های پلیس که افرادش اونیفرمهایی شبیه اونیفرم پلیس اتریش به تن می‌کنند، در سراسر شهر دایر گردیده است. مقابل هر یک از این قراولخانه‌ها نگهبان مسلحی ایستاده و از آن کوچه یا محله مراقبت می‌کند. سر و وضع آنان خوب است و کار خود را به خوبی انجام می‌دهند و روز و شب با کمال جدیت برای برقراری و حفظ امنیت تلاش می‌کنند.

دربارهٔ عیوب ایرانیان که فکر می‌کنم به اندازهٔ کافی از آن اطلاع یافته‌ام، قصد ندارم بیش از این چیزی بنویسم؛ زیرا در میان آنان دوستان واقعی و صمیمی زیادی دارم که ماهها و سالها با آنها مراوده داشته‌ام و مطالب زیادی از آنان آموخته و ساعات خوشی را در کنارشان گذرانده‌ام. طبعاً هر ملتی نقاط ضعفی دارد. نقاط ضعفی که در شخصیت ایرانیان هست در مقابل هوش و ذکاوت هند و اروپاییشان مسأله‌ای ناچیز است. باید توجه داشت که ایرانیان دور از سایر برادران هند و اروپاییشان و دور از فرنگستان متمدن یکه و تنها در قلب آسیا در میان اقوام بی‌فرهنگ و قبایل بیابانگردی زندگی می‌کنند که نه تنها نمی‌توانند چیزی از آنان بیاموزند بلکه ناچارند پیوسته با تمام قوا بکوشند که خود را از تأثیرات منفی شیوۀ زندگی غیرمتمدنانهٔ آنها به دور نگاهدارند. ایرانیها که اقبال چندان یارشان نبوده در سرزمین پهناوری که قسمت اعظمش بی‌آب و علف است در میان اقوام دیگر زندگی ساده و بی‌آلایشی دارند؛ با وجود این حافظ و نگهدارندهٔ فرهنگی کهنسال و غنی هستند و مدتی است که تلاش می‌کند همچون عموزاده‌های هند و اروپایی‌شان خود را به قافلهٔ تمدن برسانند. یکی از دوستان ایرانی ادیبم مطالب حقیقتاً صحیحی دربارهٔ جهانگردان اروپایی نوشته است که من ترجمهٔ آن را با کمال میل به زبان آلمانی در این جا می‌آورم؛ زیرا من هم با تمام وجود به گفته‌های وی اعتقاد دارم:

«به ندرت اتفاق می‌افتد مسافران اروپایی که به کشور ما می‌آیند، پس از مراجعت به وطنشان مبادرت به نوشتن برداشتهای خود نکنند. اما این برداشتها که معمولاً با عجله نوشته شده، اغلب پر از اشتباه و عاری از دقت است. این جهانگردان که ناگهان نویسنده

۳ منظور کنت دو مونت فورث است که مدتی رئیس نظمیۀ بود. مترجم

شده‌اند، معمولاً بیش از ده دوازده روز در کشور ما نبوده اما پیش خود تصور می‌کنند که آن را به اندازهٔ کافی شناخته‌اند و از این رو به خود اجازه می‌دهند مقاله یا کتاب خوب یا بدی درباره‌اش بنویسند. خوانندگان زودباور اروپایی هم که دور از ایران به سر می‌برند طبعاً مطالب این نوشته‌ها را حقیقت محض می‌پندارند. بیشتر این مسافران، جزء آن دسته از جوانان خوشبخت اروپایی هستند که در خانواده‌های ثروتمند به دنیا آمده و از زندگی پر از تحمل و رفاه اروپایی خسته شده و آرزوی دیدن حوریان بهشتی کتاب هزار و یک شب را در سر می‌پروراند و امیدوارند که آنها را در مشرق زمین بیابند. این افراد شهرهای مدرن با بولووارها و میادین آسفالتی یا سنگ‌فرش شدهٔ وطنشان را ترک می‌کنند و با عجله هر چه تمام به راه می‌افتند و روزی خود را در این جا می‌یابند و از اینکه می‌بینند ما در روی زمین زندگی می‌کنیم یکه می‌خورند و سخت متعجب می‌شوند؛ حال آنکه تصور می‌کردند ما در سرزمین عجایب هستیم. آنان که خود را دور از وطن و راحتی‌هایش می‌بینند، بیدرنگ به مقایسهٔ تهران با پاریس، وین یا یکی دیگر از پایتخت‌های مغرب‌زمین می‌پردازند که بالطبع این نوع مقایسه به زیان ماست. لذا از ایران مأیوس می‌شوند و می‌کوشند هر چه سریعتر به وطنشان بازگردند و با نوشتن مقاله، جزوه یا حتی کتابی دربارهٔ ایران و ارائهٔ تصویری کاملاً تیره و تار از این کشور، برای خود به اصطلاح کسب شهرت کنند. یک برخورد ناخوشایند، یک مشکل و یا یک درگیری یا سوء تفاهم در حین سفر و حتی یک پیشامد بد کافی است تا آنچه را که انسان دیده است در نظرش بد جلوه دهد و حتی ممکن است عده‌ای افراد کم‌ظرفیت و مغرض را بر آن دارد تا در طول زندگی نسبت به ایران احساس کینه و عداوت داشته باشند.

در سالهای اخیر کُتب کمی توسط کسانی که واقعاً به اوضاع ایران آشنایی دارند، نوشته شده است و حتی نویسندگانی هم که نسبت به ایران نظر چندان مساعدی ندارند، تصدیق کرده‌اند در وطن ما پیشرفتهای زیادی صورت گرفته که همهٔ آنها نتیجهٔ اقدامات فرمانروای فعلی مان بوده است. باید تنها بیست سال پیش را در نظر بگیریم و وضع آن دوره را با حال مقایسه کنیم تا ببینیم که چه تغییراتی به ظهور رسیده است. البته ما ادعا نمی‌کنیم که ایران اکنون به اوج ترقی و تمدن رسیده بلکه می‌دانیم تا آنجا هنوز راه درازی در پیش داریم اما منکر این واقعیت هم نمی‌توان شد که ما هر روز گامی به جلو برداشته‌ایم. ممکن است از ما ایراد بگیرند که چرا آهسته حرکت می‌کنید، در مقابل این حرف باید گفت که حرکت آهسته ما دلایل خاصی دارد؛ چرا که اصلاحات باید بر پایه و اساس درستی استوار شود و در درجه اول باید طرز فکر مردم را برای پذیرش آنها آماده

کرد برای اینکه رشته کار از هم ننگسلد، باید استقامت داشته باشیم و اصلاحات را گام به گام انجام دهیم تا به هدفمان برسیم.

پادشاه خردمند ما پس از نخستین سفرش به اروپا دریافت که چه طرحهای بزرگی باید در ایران پیاده شود و این طرحها را همواره در مد نظر دارد. اگر وی به اقدامات تندی متوسل می شد و درصدد برمی آمد که با یک حرکت سریع اصلاحات ضروری را انجام دهد، با مشکلات و موانع عدیده ای روبرو می شد که ممکن بود کلیه طرحهایش را نقش بر آب سازد. بدین علت است که ما آهسته حرکت می کنیم اما در عوض پیوسته و با اطمینان پیش می رویم. با توجه به اوضاع و احوال داخلی، عقل به ما حکم می کند که این طور عمل کنیم.

در این مدت پی درپی تأسیسات جدیدی ایجاد گردید که با وجود پاره ای نواقص که طبعاً با شروع هر کاری همراه است نشان می دهد که حرکت به سوی ایجاد تشکیلات اداری اروپایی آغاز شده است یکی از نخستین اصلاحات تأسیس شورای کبرای دولتی بود که براساس مجالس حکومتی اروپایی تشکیل گردیده است. اینک کلیه امور قبل از اینکه به تصویب شاه مستبد برسد در این مجلس به مشورت گذاشته میشود. در حال حاضر دورافتاده ترین ایالات هم از مراحم پادشاه محروم نمانده اند و به حکمرانان دستور داده شد که در مورد اخذ مالیاتها رعایت حال اهالی کم درآمد را بکنند. از کارهای بی رویه و نادرست تا اندازه زیادی جلوگیری شده و با نصب صندوق شکایات این حق به مردم داده شده که بدون واسطه و بی دردسر صدایشان را به تهران برسانند. اکنون در کلیه نقاط مهم اداره پست دایر شده است چندین خط تلگراف کشیده شده و راههای زیادی احداث یا مرمت گردیده است. همزمان با این اقدامات، قوانین جدیدی برای تسهیل امر بازرگانی و گسترش و توسعه صنایع وضع شده و برای بهبود وضع کشاورزان فرامینی صادر شده است. بهبود وضع ارتش و بالا بردن توان رزمی آن نیز همواره مورد نظر پادشاه بوده است. کارشناسان و متخصصان اروپایی برای سر و سامان دادن به این نهاد استخدام گردیده و مبالغ کلانی صرف تسلیح پیاده نظام و توپخانه شده و بخش بزرگی از سواران غیر منظم عشایری به صورت رژیمهای منظم درآمده و اکنون قشون با نظم و ترتیبی داریم که به حق مایه افتخار ایران است. خلاصه آنچه که لازم بوده انجام شده است تا ارتش به آخرین حد توان رزمیش برسد و کسانی که بیست سال پیش آن را دیده اند به سختی باور می کنند که این افواج با نظم و ترتیب و متحدالشکل همان سواران عشایر ناهمگون و بی نظم و ترتیب سابق هستند.

طرح توسعه و تزئین پایتخت که به سال ۱۸۷۳ میلادی آغاز شد، همچنان دنبال می شود. اکنون کورچه های کثیف و تنگ و تاریک آن دوران، جای خود را به خیابانهای زیبا و عریض داده اند. همچنین میادین عمومی مسطح و پاکیزه و سنگفرش شده و بلوارهای مشجر احداث گردیده است. علاوه بر این اکنون محلات اصلی شهر شبها با نور چراغ گاز روشن می شود و با حفر قنوات متعدد آب مورد نیاز اهالی هم تأمین شده است. خلاصه چهره تهران کنونی به کلی با تهران قدیم فرق کرده است.

من در این جا کلام را به دست دوست ایرانیم که سالها در اروپا زندگی کرده و با فرهنگ و تمدن اروپایی آشناست سپردم تا در این خصوص نظرات خود ایرانیان هم منعکس گردد. وی به طور اجمال طرحهای اصلاحی شاه ایران را برشمرد و تنها یک مطلب را از قلم انداخت و آن اینکه اجرای طرحهای شاه مبالغ سرسام آوری خرج برداشت که قسمت اعظم آن به جیب خدمتکاران نادرست و خاطی سرازیر شد. این مطلب از اسرار مملکتی محسوب نمی شود و به اصطلاح در دارالخلافه مبارکه تهران همه از آن اطلاع دارند. با وجود این که زمام امور ایران در دست شخص با کفایت و سختگیری قرار دارد معهدا پولدوستی ایرانیان اغلب بر ترس از مجازاتهای سخت غالب می آید و موجب می شود که هر کس موقعیتی برایش فراهم شود، به قول خود ایرانیان از «خوردن» مال دولت تا آنجا که بتواند و مقدورش باشد کوتاهی نکند.

این بخش را با ذکر مطالبی در باب شیوه زندگی و همینطور آداب و رسومی که به مرگ و مراسم تدفین مربوط می شود به پایان می رسانم. طهارت یا شستشوی مکرر ایرانیان در حمامهای عمومی و خصوصی و حتی در جویهای کنار خیابان، ناشی از احکام مذهبی است. زیرا هر فرد مسلمان باید هنگام اداء فریضه نماز از پاکیزگی لازم برخوردار باشد. اینکه این شستشوها در آب و هوای گرم ایران، کلاً تأثیری مثبت دارد، انکارناپذیر است، لیکن یگانه مسأله ای که باید حل شود، مسأله آلودگی آب است که من در جای دیگر نیز به آن اشاره کردم. مردان و زنان با استفاده از مواد گوناگون می کوشند به زیبایی پوست، مو و چشمان خود بیفزایند. ناخن های دست و پا و همچنین کف دستانشان را با پودر گیاهی که حنا نام دارد، قرمز می کنند. حنا معمولاً هنگام جشن و سرور استعمال می شود. علاوه بر این مو و ریش را هم با حنا رنگ می کنند. موی سر پس از حنا گرفتن، درخشش سرخ رنگی به خود می گیرد و بعد از آنکه آن را با محلول نیل شستند رنگش کاملاً سیاه و براق می شود. در هنگام جشن، حتی موی دم اسبها و الاغها و گوسفندان سفید را هم حنا می بندند. خانها دور چشمان و ابروان خود را با



شرمه سیاه می‌کنند و بدیتوسیله به درشتی و زیبایی طبیعی آن می‌افزایند. زنان ایرانی هم مانند زنان اروپایی، انواع و اقسام وسایل آرایش را برای حفظ طراوت جوانی پوستشان به کار می‌برند.

پوشاک اصلی ایرانیان که به آن (رخت یا لباس)<sup>۳\*</sup> می‌گویند، تشکیل می‌شود از پیراهن، شلوار که به آن زیرجامه<sup>۳\*</sup> نیز گفته می‌شود، قبا که مثل کت است، کلیچه که آن را روی قبا می‌پوشند و دیگر جبه که نقش پالتو را بازی می‌کند. نام لباس سیاهی که کارمندان سیویل به تن می‌کنند و شبیه به استایپولین ترکهاست، سرداری است مردان جورابهای رنگین ساق کوتاه نخی می‌پوشند و در فصل سرما جورابهای پشمی جایگزین آنها می‌شود. کفش، چکمه و کلاه پوستی مشکی لباس مردان را تکمیل می‌کند. در زمستان خرقه یا پوستین خراسانی به دوش می‌افکنند که از بدن در مقابل سرما حفاظت می‌کند. معمولاً دستکشهایی نیز که بیشتر ساخت کارخانه‌های بافندگی زاکس است به دست می‌کنند.

سرداری یا لباس مردان لباسی نسبتاً گشادی است و در ناحیه کمر، چینهای متعددی دارد. اصولاً لباسها را به گونه‌ای می‌دوزند که پوشنده در آن احساس راحتی می‌کند. پارچه‌های مورد علاقه ثروتمندان ماهوت، ابریشم و کشمیرهای گل و بوته‌دار است. لباس فقرا بیشتر از پارچه‌های ارزان‌قیمت مانند چیت و کتان تشکیل می‌شود. در مورد رنگ روشن‌ترین و تندترین رنگها مورد پسند است. لباس عزاداری که در ماه محرم هم به تن می‌کنند از جنس کتان بادوام سیاه و براقیست که با حاشیه پهن سفیدی مزین شده است. مردم عادی کمر بند یا شالی دور کمرشان می‌بندند و خنجر یا سلاح مشابهی زیر آن فرو می‌کنند.

در زبان فارسی اصطلاحات و مثل‌های زیادی در مورد لباسهای گوناگون و استفاده از آنها وجود دارد مانند «جامه در نیل کردن» که برای عزاداری به کار می‌رود «دستمال از قبا ساختن» یا «پیراهن به جای زره پوشیدن» یا مثلاً «یک لا قبا» که به افراد فقیر گفته می‌شود. «گیوه برکشیدن» یعنی به راه افتادن «جامه از تن در آوردن» یا «کفش در گوشه‌ای نهادن» یعنی گوشه‌نشینی اختیار کردن و «خرقه تهی کردن» یا «از این دنیا رخت بر بستن به معنی مردن است. «تنگدست» به کسی می‌گویند که وضع مالیش خوب نیست. واژه

۳\* در اصل به همین صورت ضبط شده است. مترجم  
۳\* در اصل به همین صورت ضبط شده است. مترجم

«رخت خواب» به تمام آن وسایلی گفته می‌شود که برای خوابیدن مورد استفاده قرار می‌گیرد، یعنی «تشک، متکا، بالش یا زیرگوشی»<sup>۳\*</sup> و همچنین «شب‌کلاه». هنگام روز این چهار شیء را در پارچه‌ای که به آن «چادرشب» می‌گویند پیچیده و در گوشه اتاق مخصوصی جای می‌دهند.

ایرانیان معمولاً روزی دو بار غذا می‌خورند، به غذای ظهر «ناهار» و به غذای شب «شام» می‌گویند. بین ساعت چهار تا پنج بعد از ظهر هم غذای مختصری صرف می‌شود که آن را «عصرانه» می‌نامند و تشکیل می‌شود از چای که معمولاً چند قطره آب‌لیمو در آن می‌ریزند، نان شیرینی، میوه و غیره.

در ماه رمضان خوردن و نوشیدن و حتی کشیدن قلیان و سیگار در تمام طول روز، یعنی از طلوع آفتاب تا غروب آن، اکیداً ممنوع است. قبل از طلوع آفتاب، صبحانه‌ای که به آن «سحری» می‌گویند، خورده می‌شود و بعد از غروب خورشید و شلیک توپ، روزه را با خوردن غذایی که به «افطار» موسوم است به پایان می‌رسانند. در بین ایرانیان «چاشت» غذای مختصری است که در هر یک از ساعات روز می‌توان خورد.

ایرانیان برخلاف ما اروپاییان برای صرف غذا نیاز به میز بلندی ندارند. آنان سفره بزرگی روی زمین می‌گسترانند و غذاها را روی آن می‌چینند و به شیوه سایر مشرق‌زمینیان نشسته و با دست غذا می‌خورند و از کارد و چنگال ما اروپاییان استفاده نمی‌کنند ایرانیها غذاها را با دست راست لقمه کرده و در دهان می‌گذارند. قبل و بعد از صرف غذا دست و دهان را با آب می‌شویند. برای این کار معمولاً از آفتابه و لگن فلزی که آن را مقابل میهمان می‌گیرند، استفاده می‌شود. مردم فقیر به جای آفتابه فلزی کوزه ساده گلینی به کار می‌برند. غذاها را مثل ما به ترتیب سرو نمی‌کنند، بلکه همه آنها را با هم در سینی‌های بزرگ و گرد فلزی یا چوبین نهاده و روی سفره می‌گذارند و میهمانان خود هر خوراکی را که میل داشته باشند از آن برمی‌دارند.

هنگام صرف غذا صحبت نمی‌کنند و مدت زیادی بر سر سفره نمی‌نشینند. یکی از غذاهای مورد علاقه ایرانیان آش است که انواع گوناگونی دارد (گاهی اوقات برای نامیدن آن از واژه بیگانه سوپ استفاده می‌شود)، چلو غذای دیگری است که با برنج و سبزیجات تهیه می‌شود یکی دیگر از غذاهای مورد علاقه ایرانیان پلو با گوشت کباب شده بره است، گوشت آن را برای کباب کردن به سیخ می‌کشند. ایرانیان تحصیل کرده و

۳\* در اصل به همین صورت ضبط شده است. مترجم